

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 @arabi_eyvazi

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

عربی، زبان قرآن (۲)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

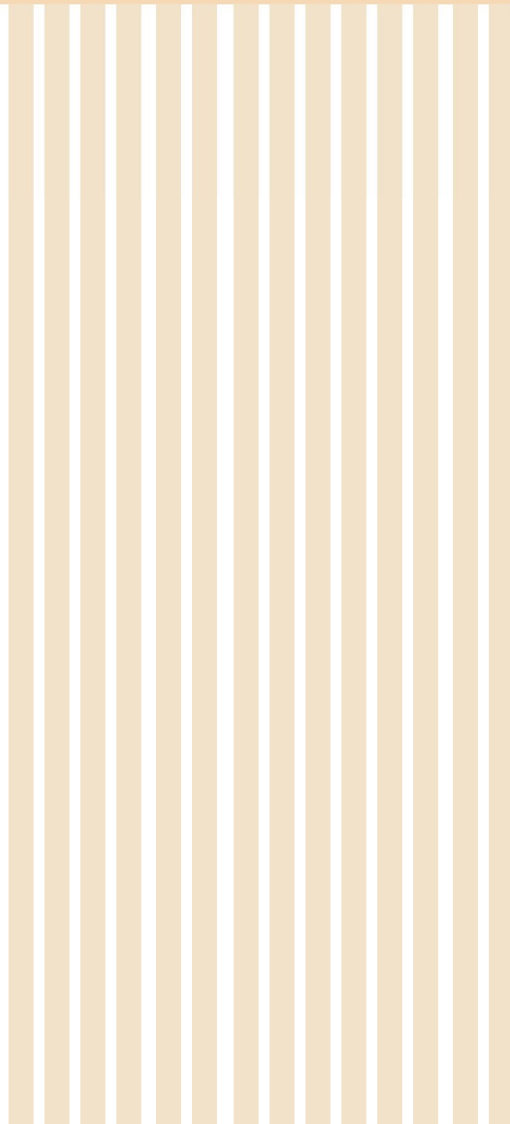
تهیه و تدوین: عبدالمجید رستمی

دبیرستان نمونه دولتی سعادت و تیزهوشان شهید دستغیب

دوره دوم متوسطه

استان فارس - کازرون

سال تحصیلی ۹۹



مفردش: ولد ← مفردش: أم ← مفردش: أب



يُحِبُّ الْآبَاءَ وَالْأُمَّهَاتِ رُؤْيَةَ أَوْلَادِهِمْ

پدران و مادران دیدن فرزندانشان در بهترین حالت را، دوست دارند

فِي أَحْسَنِ حَالٍ، وَلِذَلِكَ يُرْشِدُونَهُمْ دَائِمًا

و به خاطر آن همیشه آنها را به

إِلَى الصِّفَاتِ الطَّيِّبَةِ وَالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ،

به صفات خوب و کارهای نیکو

كَالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَتَعَلَّمَ الْعُلُومَ

مانند اخلاق خوب، و یادگیری علوم و مهارتها

وَالْمَهَارَاتِ وَالْفُنُونِ النَّافِعَةِ، وَالِابْتِعَادِ عَنِ

و هنرهای سودمند، و دوری از

الْأَرَادِلِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى الْأَفْضَلِ، وَالِاهْتِمَامِ بِالرِّيَاضَةِ، وَمُطَالَعَةِ الْكُتُبِ، وَاحْتِرَامِ الْقَانُونِ،

افراد پست تر و نزدیکی به افراد برتر، و توجه به ورزش، و مطالعه کتاب ها و احترام به قانون

وَالِاِقْتِصَادِ فِي اسْتِهْلَاكِ الْمَاءِ وَالْكَهْرَبَاءِ، وَحُسْنِ التَّغْذِيَةِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ وَ

و صرفه جویی در مصرف آب و برق

و تغذیه خوب

و دیگر صفات و کارها هدایت می کنند

الْأَعْمَالِ ...

وَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نَرَى «لِقْمَانَ الْحَكِيمِ» يُقَدِّمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةٍ، وَ هَذَا

و در قرآن کریم «لقمان حکیم» را می بینیم که پند های ارزشمندی را به فرزندش تقدیم می کند

نَمُودَجٌ تَرْبَوِيٌّ لِيَهْتَدِيَ بِهِ كُلُّ الشَّبَابِ. فَقَدْ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ:

و این نمونه ای پرورشی است تا بوسیله ی آن همه ی جوانان هدایت شوند. در قرآن کریم آمده است

﴿ يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ

ای فرزندم نماز را به پا دار و امر به معروف کن و نهی از منکر زشتی کن و بر آنچه به تو رسد صبر کن قطعاً آن

مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

از پایداری در کارهاست و رویت را با تکبر از مردم بر نگردان و با ناز و خودپسندی در زمین راه نرو قطعاً خداوند

كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ

هر خودپسند فخر فروشی را دوست ندارد و در راه رفتنت میانه باش و صدایت را پایین بیاور قطعاً زشت ترین صداها

لصَوْتِ الْحَمِيرِ ﴿ لِقْمَانَ : ١٩-١٧

صدای خران است ← مفردش: الحمار

ماضي نقلی در فارسی: بن ماضي + ه + ام، اي، است، ايم، ايد، اند

شيوه ی ترجمه ی «كُلُّ» در زبان:عربی

(الف): كُلٌّ + اسم مفرد = كُلٌّ به معنای «هر» می آید. كُلٌّ طالب: هر دانش آموزی

(ب) كُلٌّ + اسم جمع = كُلٌّ به معنای «همه» می آید. كُلُّ الشَّبَابِ: همه ی جوانان

(ج) كُلٌّ + مِنْ = كُلٌّ به معنای «هریک» می آید. كُلٌّ مِنَ الشَّبَابِ: هریک از جوانان

قَدْ + فعل ماضي: به صورت ماضي نقلی و گاهی ماضي ساده ترجمه می شود

مثال «علینا أن نذهبَ» ما باید که برویم // برما واجب است «برما لازم است یا برما است» که برویم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا، فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

قطعاً خداوند کسی را که بر نماز در وقتش محافظت می کند را دوست دارد پیامبر فرموده است :

«إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ.»

بی گمان ستون دین نماز است

وَ عَلَيْنَا³ أَنْ نَكُونَ⁴ مُشْتَاقِينَ إِلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَ نَاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ صَابِرِينَ

و ما باید «برماست، برما واجب است» که به کارهای خوب علاقمند باشیم و باز دارندگان از زشتی ، و صبر کنندگان

عَلَى الْمَشَاكِلِ وَالشَّدَائِدِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُهْمَةِ. وَ عَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاضَعَ أَمَامَ أَسَاتِدِنَا

برمشکلات و سختی ها باشیم؛ پس قطعاً آن از امور مهم است و ما باید که در برابر اساتید

وَ أَصْدِقَائِنَا وَ زَمَلَانِنَا وَ جِيرَانِنَا وَ أَقْرَبَائِنَا وَ كُلِّ مَنْ حَوْلَنَا؛ فَقَدْ قَالَ الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

و دوستان و همکلاسی ها و همسایگان و خویشاوندانمان ، و هر کسی که اطراف ما است فروتن باشیم امام کاظم «ع» فرمودند:

«الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ، وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ.» إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

حکمت در قلب انسان فروتن ماندگار است، و در قلب مغرور ستمکار زورمند ماندگار نمی شود قطعاً خداوند

كُلَّ مُعْجَبٍ بِنَفْسِهِ. إِذَنْ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَتَكَبَّرَ عَلَى الْأَخْرِينِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ

هر خودپسندی را دوست ندارد پس ما نباید که به دیگران تکبر بورزیم؛ قطعاً خداوند تکبر کنندگان را دوست ندارد

عَلَيْنَا أَنْ لَا نَرْفَعَ أَصْوَاتِنَا فَوْقَ صَوْتِ الْمُخَاطَبِ؛ فَقَدْ شَبَّهَ اللَّهُ كَلَامَ مَنْ يَرْفَعُ صَوْتَهُ دُونَ

و ما نباید که صداها یمان را بالاتر از صدای شنونده قرار بدهیم؛ خداوند سخن کسی را که صدایش را بدون دلیل منطقی

دَلِيلٍ مَنْطِقِيٍّ بِصَوْتِ الْحِمَارِ.

بالا می برد به صدای خران تشبیه کرده است

(4) حروف «أَنْ، حَتَّى، كَيْ، لِ، لِكَيْ» + فعل مضارع : مضارع را به صورت التزامی ترجمه می کنیم

مضارع التزامی در فارسی: «بِ + بن مضارع + شناسه»

(5) ترکیب «أَنْ + مضارع + لا»: بهتر است به «نباید» ترجمه شود



(6) تفاوت معنایی «آخِرین» با آخِرین : آخِرین به معنی «دیگران» و آخِرین به معنی «پایان، انتها، آینده»

إِدْنٌ : بنابراین

إِسْتِهْلَاكٌ : مصرف کردن

(إِسْتَهْلَكَ، يَسْتَهْلِكُ)

أَغْضُضُ مِنْ صَوْتِكَ : صدایت را پایین

بیاور (غَضٌّ: يَغْضُضُ)

إِقْصِدْ : میانه روی کن (قَصَدَ، يَقْصِدُ)

أَقِمْ : بر پای دار

«أَقِمِ الصَّلَاةَ: نماز را بر پای دار.»

(أَقَامَ، يُقِيمُ)

إِفْتِصَادٌ : صرفه جویی

(اِفْتَصَدَ، يَفْتَصِدُ)

أَنْكَرَ : زشت تر، زشت ترین = أَقْبَحَ

إِنَّهَ : باز دار ← (نَهَى، يَنْهَى)

أَوْمَرُ : دستور بده «وَ + أَوْمَرُ = وَ أَمْرٌ»

تَرْبَوِيٌّ : پرورشی

تَعَمَّرُ : عمر می کند، در اینجا یعنی

ماندگار می شود (عَمَرَ، يَعْمُرُ)

جَبَّارٌ : ستمکار زورمند

«صفت خدا به معنای توانمند»

حَمِيرٌ : خرها «مفرد: حِمَارٌ»

خَدٌّ : گونه

شَبَّهَ : تشبیه کرد (مضارع: يُشَبِّهُه)

عَزَمَ الْأُمُورِ : کارهای مهم

فَخُورٌ : فخر فروش ≠ مُتَوَاضِعٌ

فُنُونٌ : هنرها «مفرد: فَنٌّ»

قِيَمٌ : ارزشمند

لَ: بی گمان (حرف تأکید)

لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ: با تکبر رویت را

برنگردان (مضارع: يُصَعِّرُ)

لَا تَمْشِ : راه نرو

(ماضی: مَشَى/ مضارع: يَمْشِي)

لِيَهْتَدِيَ : تا راهنمایی شود

(ماضی: اِهْتَدَى)

مُخْتَالٌ : خودپسند = مُعْجَبٌ

بِنَفْسِهِ

مَرَحًا : شادمانه و با ناز و خودپسندی

مَشَى : راه رفتن

مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ : خودپسند ← إِعْجَابٌ

بِالنَّفْسِ : خودپسندی

مُنْكَرٌ : کار زشت

ناهي، ناهِ : بازدارنده

«جمع: ناهونَ، ناهينَ و نُهاةٌ»

نَمُوذَجٌ : نمونه «جمع: نَمَاجٌ»

يُقَدِّمُ : تقدیم می کند، پیش

می فرستد (ماضی: قَدَّمَ)

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- يَجِبُ أَنْ لَا تَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ مَنْ نَتَكَلَّمُ مَعَهُ.

ما نباید که صداهایمان را بالاتر از صدای کسی که با او حرف می زنیم قرار بدهیم

۲- عَلَيْنَا أَنْ نُحَافِظَ عَلَىٰ أَدَاءِ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.

ما باید که بر انجام نماز در وقتش محافظت بکنیم

۳- قَدَّمَ لُقْمَانَ الْحَكِيمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قَيِّمَةً.

لقمان حکیم پند های ارزشمندی به فرزندش تقدیم کرد

۴- لَا تَعَمَّرُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ.

حکمت در قلب انسان فروتن ماندگار نمی شود

۵- الْإِعْجَابُ بِالنَّفْسِ عَمَلٌ مَقْبُولٌ.

خودپسندی عمل پسندیده ای است

x ✓

✓

✓

✓

x

x

■ گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید: به عبارت دیگر بر وزن «أَفْعَى و أَقَلَّ» می‌آید

أَعْلَى: بلندتر، بلندترین
أَغْلَى: گران‌تر، گران‌ترین
أَحَبَّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین
أَقَلَّ: کمتر، کمترین

■ مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعْلَى» می‌آید؛ مثال:

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه بزرگ‌تر، زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر
«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛
مثال: فَاطِمَةُ أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَب.



■ غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِل» است؛ مثال:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفَاضِلُ. (أَرَادِلُ جَمْعُ أَرْدَلٍ وَّ أَفَاضِلُ جَمْعُ أَفْضَلٍ اسْت).

■ هرگاه بعد از اسم تفضیل حرف جرّ «مِنْ» بیاید، (أَفْعَلُ مِنْ)، معنای «برتر» دارد؛ مثال:

هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ. این از آن بزرگ‌تر است.

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای «برترین» دارد؛ مثال:

سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَكْبَرُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ. سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.

رنگ‌ها در زبان عربی بر وزن أَفْعَل می‌آیند ولی اسم تفضیل به شمار نمی‌آیند
أَبْيَض: سفید، أَحْمَر: قرمز، أَصْفَر: زرد، أَسْوَد: سیاه، أَزْرَق: آبی

نکته مهم: اسم تفضیل را با مضارع اول شخص و ماضی سوم شخص مفرد مذکر در باب افعال اشتباه نگیرید

اگر بعد از وزن «أَفْعَل» مضاف الیه بیاید یا حرف مِنْ بیاید اسم تفضیل است. اما اگر بعد از آن فاعل یا مفعول بیاید حرف جر به جز مِنْ بیاید فعل ماضی یا مضارع است مانند تمرین شماره (1 و 2 و 3)

هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ: در این مثال «أَحْسَنُ» اسم تفضیل است چون بعد از آن مضاف الیه آمده
أَنَا أَحْسَنُ النَّاسِ: أَحْسَنُ فعل مضارع است چون بعد از آن مفعول آمده

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ صَعِّ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.
خودت را آزمایش کن: حدیث های زیر را ترجمه کن، سپس خطی را زیر اسم تفضیل قرار بده

۱ سئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ، قَالَ أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا سوال شد: محبوب ترین مردم نزد خدا کیست، فرمود: سودمندترین مردم برای مردم

۲ أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

داناترین مردم، کسی است که علم مردم را به علم خود بیفزاید

۳ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

برترین کارها کسب از حلال است

اگر خیر و شر به معنای خوبی و بدی باشند مصدر هستند و به معنی خوب بودن و بد بودن هستند

■ دو کلمه «خَيْرٌ» و «شَرٌّ» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند

می توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ اگر خیر و شرّ به معنای خوبی، خوبترین و بدتر، بدترین باشند اسم تفضیل محسوب می شوند هر چند بر وزن افعال نیستند
«مِنْ» است، یا به صورت «مُضَافٍ» می آید؛ مثال:

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت هفتاد سال است.

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بهترین کارها میانه ترین آنهاست.

حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ.

به سوی بهترین کار بشتاب.

۱- حَيٌّ: بشتاب

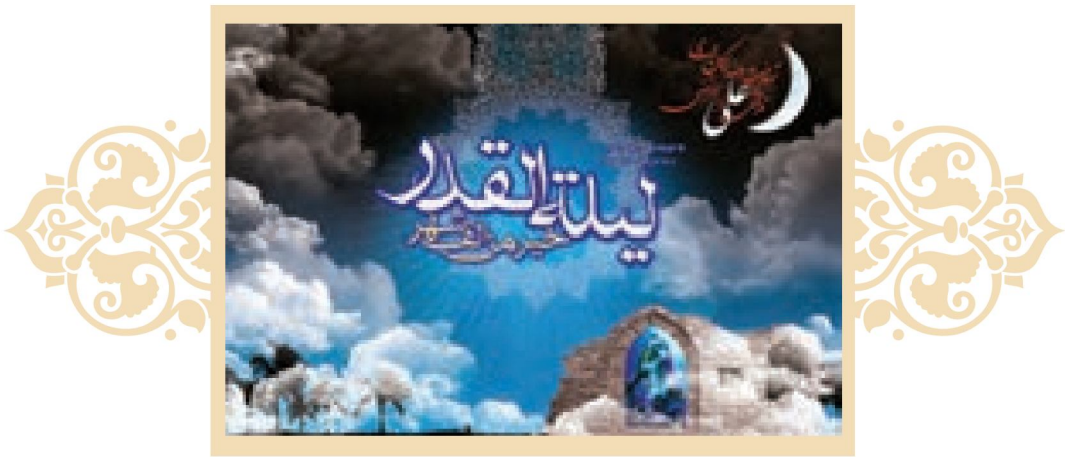
اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجَمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.
خودت را آزمایش کن: عبارات پیش رو را ترجمه کن

۱ ﴿...رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹

پروردگارا ما ایمان آوردیم پس ما را ببامرز و به ما رحم کن در حالی که تو بهترین رحم کنندگانی

۲ ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدْر: ۳

شب قدر از هزار شب بهتر است



۳ شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينَ.

بدترین مردم افراد دو رو هستند

۴ خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین دوستان کسی است که عیب هایتان را به شما هدیه کرد «کند»

۵ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هرکس بر عقلش غلبه یابد پس او بدتر از چارپایان است

اسم مکان گاهی بر وزن **مَفْعَى** مانند «مَقْهَى: قهوه خانه» و **مَفَلَّ** مانند: «مَقَرَّ: قرارگاه» و **مَفَال** مانند «مَجَال: جولانگاه می آید

■ **اسم مکان** بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن **مَفْعَل** و گاهی بر وزن **مَفْعِل** و **مَفْعَلَة** است؛ مثال:

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه
مَوْقِف: ایستگاه مَنَزَل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه

■ جمع اسم مکان بر وزن «**مَفَاعِل**» است؛ مانند مَدَارِس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَالْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَاسْمَ التَّفْضِيلِ.

خودت را آزمایش کن: دو آیه و عبارت را ترجمه کن، سپس اسم مکان و اسم تفضیل را معین کن

۱ ﴿... وَ جَادِلْهُمْ^۱ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ^۲ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾

النَّحْل: ۱۲۵

اسم تفضیل

اسم تفضیل

و با آنها به روشی که نیکوتر است بحث کن بی گمان پروردگارت به کسی که از راهش گمراه شد دانایتر است

۲ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ الأَعْلَى: ۱۷

اسم تفضیل

اسم تفضیل

و آخرت بهتر و ماندگار تر است

۳ كَانَتْ مَكْتَبَتُهُ «جُنْدِي سَابور» فِي خَوْزِسْتَانِ أَكْبَرَ مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.

اسم مکان

اسم تفضیل

اسم مکان

کتابخانه جندی سابور در خوزستان بزرگترین کتابخانه در جهان قدیم است



۲- ضَلَّ: گمراه شد

۱- جَادِلْ: بحث کن

- (1) عنداً + اسم یا ضمیر در اول جمله: به صورت «دارم داری دارد داریم دارید دارند» ترجمه می شود
 (2) ل + اسم یا ضمیر در اول جمله باز هم به صورت: «دارم داری دارد داریم دارید دارند» ترجمه می شود

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

حِوَارٌ

گفتگو

(في سوقِ مَشْهَدٍ) در بازار مشهد

بَائِعُ الْمَلَابِسِ فروشنده ی لباس ها	الزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ زائر عربی
درد بر شما خوش آمدید عَلَيْكُمْ السَّلَامُ، مَرَحَبًا بِكَ.	درد بر شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ.
شصت هزار تومان سِتُونَ أَلْفَ تُوْمَانٍ.	قیمت این لباس مردانه چند است؟ كَمْ سِعْرًا هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِيِّ؟
قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما نگاه کن عِنْدَنَا بِسِعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ. تَفْضَلِي أَنْظُرِي.	ارزانت‌تر از این می خواهیم. این قیمت ها گران است أُرِيدُ أَرْخَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ.
سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش بِنَفْسِجِي.	چه رنگی دارید؟ أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟
قیمت ها از هفتاد و پنج هزار تومان تا هشتاد و پنج هزار تومان شروع می شود تَبَدُّ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ.	این لباس های زنانه چند تومان است؟ بِكَمْ تُوْمَانٍ هَذِهِ الْقَسَاتِينُ؟
سرورم قیمت ها بر حسب اجناس مختلف است سَيِّدَتِي، يَخْتَلِفُ السِّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ. ^۲	الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت ها گران است
شلوار مردانه نود هزار تومان السَّرَوَالُ الرَّجَالِيُّ بِتِسْعِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ، وَ و شلوار زنانه نود و پنج هزار تومان است السَّرَوَالُ النِّسَاءِيِّ بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ.	این شلوارها چند تومان است؟ بِكَمْ تُوْمَانٍ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟
آن مغازه ی همکارم است شلوارهای بهتری دارد ذَلِكَ مَتَجَرٌّ زَمِيلِي ^۳ ، لَهُ سَرَاوِيلٌ أَفْضَلُ.	شلوارهایی بهتر از این را می خواهم أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ.
في مَتَجَرِّ زَمِيلِهِ ... در مغازه ی همکارش	
قیمت دویست و سی هزار تومان شد صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تُوْمَانٍ. بعد از تخفیف دویست و بیست هزار تومان به من بده أَعْطِنِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ ^۵ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفًا.	لطفاً، شلواری از این نوع به من بده و رَجَاءً، أَعْطِنِي سِرْوَالًا مِنْ هَذَا النُّوعِ وَ ... كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟ قیمت چند شد؟



التمرين الأول: أي كلمة من كلمات معجم الدرس تناسب التوضيحات التالية؟

تمرين اول: کدام کلمه از کلمات واژه‌نامه‌ی درس متناسب توضیحات پیش رو است

جَبَّارٌ

۱- الْمُسْتَبَدُّ الَّذِي لَا يَرَى لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حَقًّا:

زورگویی که برای کسی بر خودش حقی را نمی بیند

مُخْتَالٌ - مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ

۲- الْإِنْسَانُ الَّذِي يَفْتَخِرُ بِنَفْسِهِ كَثِيرًا:

انسانی که خیلی به خودش افتخار می کند

الْحِمَارُ

۳- حَيَوَانٌ يُسْتَعْمَدُ لِلْحَمْلِ وَ الرُّكُوبِ:

حیوانی که برای بار بردن و سواری بکاربرده می شود

مُنْكَرٌ

۴- الْعَمَلُ السَّيِّئُ وَ الْقَبِيحُ:

کار بد و زشت

خَدٌّ

۵- عَضْوٌ فِي الْوَجْهِ:

عضوی در چهره

التمرين الثاني: عيّن نوع الأفعال التي تحتها خطٌّ و ميِّزْ¹ ترجمتها. (نوع: الماضي، المضارع، الأمر)

تمرین دوم: نوع فعل هابی که زیرشان خط است را معین کن و ترجمه اش را مشخص کن. «نوع: ماضی، مضارع، امر»

أَرَادَ¹ قَنْبَرٌ أَنْ يَسُبَّ² الَّذِي كَانَ سَبَّهُ³؛ فَقَالَ³ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ:

مَهْلًا يَا قَنْبَرُ، دَعُ⁴ شَاتِمَكَ مُهَانًا تُرَضِ الرَّحْمَنَ وَ تُسَخِّطِ الشَّيْطَانَ وَ تُعَاقِبِ

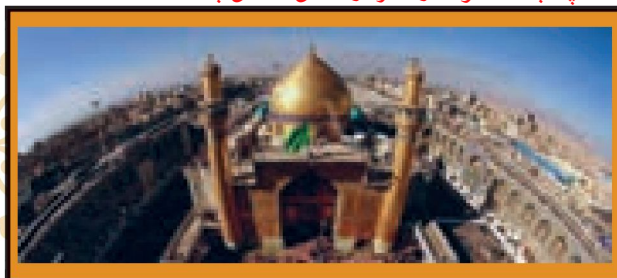
عَدْوَكَ... مَا أَرْضَى⁵ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ، وَ لَا أَسْخَطُ⁶ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ،

وَ لَا عُوقِبَ⁷ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ.

قنبر خواست¹ به کسی که به او ناسزا گفته بود، دشنام دهد²، پس امام علی عليه السلام به او فرمودند:³
ای قنبر آرام باش، دشنامگوی خود را خوار رها کن⁴ تا [خدای] بخشاینده را خشنود و
اهریمن را خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی]
مانند بردباری خشنود⁵ و اهریمن را با [چیزی] همانند خاموشی خشمگین نکرد⁶ و نادان
با [چیزی] همانند دم فرو بستن در برابرش کیفر نشد.

رُبَّ سَكُوتٍ أَبْلَغَ مِنَ الْكَلَامِ. (مِنَ الْأَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ)

چه بسا سکوت رساتر از سخن گفتن باشد



الْتَمَرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمُ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

تمرین سوم: این احادیث پیامبر را ترجمه کن، سپس طلب شده از خودت را معین کن

۱- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

مبتدا اسم اول جمله که علامت انتهایش - یا - یا ان یا ون است

خوش اخلاقی نصف دین است

خبر اسمی که معنای جمله را کامل می کند و علامت انتهایش مانند مبتدا است

۲- مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ. (الْفَاعِلُ وَ الْمَفْعُولُ)

فاعل: اسمی که بعد از فعل بیاید و علامت انتهایش مانند مبتدا و خبر است

هرکس اخلاقش بد شد «شود» خودش را عذاب می دهد

مفعول: اسمی که بعد از فاعل بیاید و علامت انتهایش - یا - یا ین یا ین است

۳- إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. (الْفِعْلُ الْمَاضِي الْمَجْهُولُ وَ الْمَفْعُولُ)

تنها «فقط» مبعوث شدم تا کرامت های اخلاقی را کامل بنمایم

فعل ماضی مجهول: فعلی که حرکت دومین حرف اصلیش کسره - باشد و حرف یا حروف قبل از دومین حرف اصلی ضمه - دارد

۴- اَللّٰهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي.

خدایا همانطوری که آفرینشتم را نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را نیکو گردان

۵- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ.

در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از اخلاق خوب نیست

جارو مجرور: حروف جار: ب ک «مثل»، ل «برای» فی «در» عن «از»، من «از»، إلى «به - بسوی» علی «بر - روی»

به اسم بعد از این حروف مجرور بحرف جر گفته می شود

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمُ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

تمرین چهارم: آنچه می آید را ترجمه کن، سپس اسم مکان و اسم تفضیل را مشخص کن

۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾: الشُّعْرَاءُ: ۲۸ پروردگار مشرق و مغرب

از مسجد الحرام

۲- ﴿مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾: الْإِسْرَاءُ: ۱

اسم مکان

یا شنونده ترین شنونده گان

۳- يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ:

اسم تفضیل

ای بهترین آفرینندگان

۴- يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ:

اسم تفضیل

ای مهربان ترین مهربانان

۵- يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ:

اسم تفضیل

۱- ساء: بد شد ۲- عَذَّبَ: عذاب داد ۳- لِأَتَمِّمَ: تا کامل کنم ۴- حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

۵- میزان: ترازو (ترازوی اعمال) ۶- ما يَلِي: آنچه می آید

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

تمرین پنجم: فعل ها و مصدر های پیش رو را ترجمه کن

الْمَصَدَر	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْمَاضِي
إِحْسَان: نیکی کردن	أَحْسِنُ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می کند	قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است قد + ماض = ماضی نقلی و گاهی ساده ترجمه می شود
إِقْتِرَاب: نزدیک شدن	لا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می شوند	إِقْتَرَبَ: نزدیک شد
إِنْكَسَار: شکسته شدن	لا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	إِنْكَسَرَ: شکسته شد
إِسْتِغْفَار: آمرزش خواستن	إِسْتَعْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَعْفِرُ: آمرزش می خواهد	إِسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
مُسَافَرَة: سفر کردن	لا تُسَافِرْ: سفر نکن	لا يُسَافِرُ: سفر نمی کند	ما سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلُّم: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُل: عوض کردن	لا تَبَادُلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيم: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الْمَلَوَّنَةِ.

تمرین ششم: نقش کلمات رنگی را معین کن

۱- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الْفَتْحُ: ۲۶

مفعول
پس خداوند آرامشش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد
مجرور بحرف جر

۲- ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۸۶

فاعل مفعول
خداوند کسی را جز به اندازه ی توانش تکلیف نمی دهد

۳- أَلْسُكُوتُ ذَهَبٌ وَ الْكَلَامُ فِضَّةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

مبتدا خبر
سکوت طلا و سخن نقره است

۴- أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

مجرور بحرف جر خبر

محبوب ترین بندگان خدا در نزد خدا سودمندترینشان برای بندگانش است

۵- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلِيٍّ

مبتدا خبر
دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است



التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

تمرین هفتم: کلمه‌ی ناهماهنگ در مجموعه را معین کن

- | | | | | | | | |
|-------------------------------------|------------------|--------------------------|------------------|-------------------------------------|------------------|-------------------------------------|------------|
| <input type="checkbox"/> | ذئاب | <input type="checkbox"/> | ثَعَالِب | <input type="checkbox"/> | حَمِير | <input checked="" type="checkbox"/> | نَمَاج |
| | گرگ‌ها | | روباه‌ها | | الاغ‌ها | | نمونه‌ها |
| <input type="checkbox"/> | قَمِص | <input type="checkbox"/> | فُستان | <input checked="" type="checkbox"/> | صَمْت | <input type="checkbox"/> | سِرْوَال |
| | پیراهن | | پیراهن زنانه | | سکوت | | شلوار |
| <input checked="" type="checkbox"/> | قِيَمَة | <input type="checkbox"/> | فَلَاحَة | <input type="checkbox"/> | بَائِعَة | <input type="checkbox"/> | مُمَرِّضَة |
| | ارزشمند | | کشاورز | | فروشنده | | پرستار |
| <input type="checkbox"/> | أَصْلَح | <input type="checkbox"/> | أَجْمَل | <input type="checkbox"/> | أَحْسَن | <input checked="" type="checkbox"/> | أَحْمَر |
| | نیکوتر، نیکوترین | | زیباتر، زیباترین | | نیکوتر، نیکوترین | | قرمز |
| <input checked="" type="checkbox"/> | أَكْثَر | <input type="checkbox"/> | أَبْيَض | <input type="checkbox"/> | أَزْرَق | <input type="checkbox"/> | أَصْفَر |
| | بیشتر، بیشترین | | سفید | | آبی | | زرد |
| <input checked="" type="checkbox"/> | مَرَح | <input type="checkbox"/> | لِسَان | <input type="checkbox"/> | سَن | <input type="checkbox"/> | خَد |
| | شادمانه، باتکبر | | زبان | | دندان | | گونه |

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: صَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

تمرین هشتم: در جای خالی کلمه‌ی مناسب قرار بده

۱- اِشْتَرَيْنَا وَ فَسَاتَيْنَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتْجَرِ.

شلوارها و لباس‌های زنانه‌ای با قیمت‌های ارزان در مغازه خریدیم

- مَوَاقِف أَشْهُرًا سَرَائِل شِلْوَارَهَا
- ایستگاه‌ها جمع‌موقف ماه‌ها جمع‌شهر شلوارها

۲- ذَهَبَ الْعَامِلُ إِلَى بَيْتِهِ بَعْدَمَا وَاجِبَاتِهِ بِدِقَّةٍ.

کارگر بعد از اینکه وظایفش را با دقت انجام داد به خانه‌اش رفت

- تَمَّمَ سَاءَ ضَلَّ كَمَّرَ
- تمام‌کرد بد‌شد گمراه‌شد

۳- إِنَّنَا هَدِيَّةً لِرَزَمِيلِنَا الْفَائِزِ فِي الْمُسَابَقَةِ.

یقیناً ما هدیه‌ای را به همکلاسی‌های برنده‌مان در مسابقه هدیه کردیم

- عَمَرْنَا أَهْدَيْنَا غَلَبْنَا
- عمر کردیم هدیه کردیم غلبه کردیم

۴- وَالِدِي يَشْتَغَلُ فِي مُؤَسَّسَةٍ ثَقَافِيَّةٍ.

پدرم در مؤسسه‌ای پرورشی، فرهنگی کار می‌کند

- رُكُوب تَرْبَوِيَّةٍ نَمُودَج

سوارشدن پرورشی نمونه

۵- يَا زَمِيلِي، دَعْ كَ حَقِيرًا لِرِضَا اللَّهِ.

ای همکلاسی‌ام دشنام گویت را برای رضای خدا خوار رها کن

- شَاتِم نَوْعِيَّةٍ أَسْعَارَ
- دشنام‌گوی جنس قیمت‌ها جمع‌سعر

۶- إِنَّ أَلَّ أَلَّةً لِمَعْرِفَةِ وَزْنِ الْأَشْيَاءِ.

قطعا ترازو ابزاری برای شناختن وزن اشیاء است

- مِيزَان مِصْبَاح مِفْتَاح
- ترازو چراغ کلید

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

■ اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.



استان فارس - کازرون

دبیرستان نمونه دولتی سعادت

و تیز هوشان کازرون و حاج حسین احمدی
سال تحصیلی 1399-1400

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 [@arabi_eyvazi](https://t.me/arabi_eyvazi)

الدَّرْسُ الثَّانِي

جَمَالُ الْمَرْءِ، فَصَاحَةُ لِسَانِهِ.

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

1) قَدْ + فعل ماضی: به صورت ماضی نقلی (بن ماضی + ه + ام - ای - است - ایم - اید - اند) و گاهی ماضی ساده ترجمه می شود در ترکیب (ل یا عندا + اسم یا ضمیرِ اوّل جمله) ل یا عندا با توجه به اسم یا ضمیر بعد از خود به صورت (دارم - داری - دارد - داریم - دارید - دارند) ترجمه می شود

الدَّرْسُ الثَّانِي

درس دو

صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

فن تلمیع در ادبیات فارسی

إِنَّ اللَّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَدْعِيَةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ¹ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ
بدون شک زبان عربی زبان قرآن و حدیث ها و دعا ها است و شاعران ایرانی از آنها استفاده کرده اند

وَأَنْشَدَ بَعْضُهُمْ أَبْيَاتًا مَمْرُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ سَمَّوْهَا بِالْمُلَمَّعِ؛ لِكَثِيرٍ² مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ
و برخی از آنها بیت هایی آمیخته به عربی را سرودند که آن را مُلَمَّع نامیدند؛ بسیاری از شاعران ایرانی مَلَمَعهایی
مُلَمَّعَات، مِنْهُمْ حَافِظُ الشِّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشِّيرَازِيِّ وَ جَلَالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.
دارند، از جمله ی آنها حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

مُلَمَّعُ حَافِظِ الشِّيرَازِيِّ لِلسَّانِ الْغَيْبِ

ملَمَع حافظ شیرازی لسان غیب

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
بِی گمان من روزگار را از فراق تو مانند قیامت دیده ام

دَارِمٌ مِنْ أَزْفَاقِشْ دَرِ دِيدِهٖ صَدِّ عِلَامَتِ
آیا این اشک های چشمم برای ما نشانه نیست؟

هَر چَند کَازمُودم از وی نَبود سَودم
هرکس آزموده را بیازماید (آزمود) پشیمانی بر او فرود می آید (آمد)

پَرسیدم از طَبیبی احوالِ دوستِ گَفتا
در دوریش عذاب و در نزدیکی اش سلامتی است

گَفتم مَلامت آید گر گِرد دوستِ گِردم
وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُنِي حُبًّا بِلَا مَلَامَةٍ
به خدا قسم عشقی بدون سرزنش ندیده ایم

حَافِظ چو طَالِبِ آمَدِ جَامیِ بَهِ جَانِ شِیرینِ
حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأَسَا مِنْ الْكِرَامَةِ
تا جامی از کرامت از آن بنوشد

3) گاهی سیاق (شرایط) جمله ایجاب می کند که ماضی ساده را به ماضی نقلی ترجمه کنیم

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

@arabi_eyvazi

۱- تَلْمِيع: درخشان کردن / مُلَمَّع: درخشان (گونه ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند).

۲- حافظ مانند خواستار جامی به قیمت جان شیرین آمد، تا از جام کرامت بچشد.

مَلَمَعٌ سَعْدِيٌّ الشِّيرَازِيُّ

ملمع سعدی شیرازی

سَلِ الْمَصْنَعِ رَكْبًا تَهِيْمٌ فِي الْفَلَوَاتِ^۱ تو قدر آب چه دانی که در کنار فُرَاتی
از انبارهای آب درباره ی سوارانی که در بیابان ها سرگردانند پیرس

وَأِنْ هَجَرْتَ سَوَاءٌ عَشِيَّتِي وَ عَدَاتِي شبنم به روی تو روزست و دیده‌ام به تو روشن

و اگر جدا شوی شب و روزم یکسان می شود

مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم

زمان گذشت و قلبم می گوید قطعاً تو می آیی

مَنْ آدَمِيٌّ بِه جَمَالَتِ نَه دِيدَم وَ نَه شَنِيدَم اگر گلی به حقیقت عَجِينِ آبِ حیاتِ

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد وَ قَدْ تَفَتَّشُ^۴ عَيْنَ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ
و گاهی چشمه ی زندگی در تاریکی ها جستجو می شود (شاید یا ممکن است یا احتمال دارد) جستجو شود

فَكَمْ تُمْرَرُ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلٌ شَهْدٍ جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی

پس چقدر زندگی ام را تلخ می کنی در حالی که تو حمل کننده ی عسل هستی

نَه پَنج رُوزَةٌ عَمَرَسْتَ عَشِقِ رُويِ تُو مَا رَا وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوُدِّ إِنْ شَمَمْتَ رُفَاتِي^۲

اگر خاک قبرم را ببویی بوی عشق را می یابی

وَ صَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى محامدِ تو چه گویم که ماورای صفاتی

هر با نمکی را همانطور که دوست داری و می پسندس توصیف کردم

أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغِيثُ وَ أَدْنُو که هم کمندِ بلایی و هم کلیدِ نجاتی

از تو می ترسم و امید دارم و از تو کمک می جویم و نزدیک می شوم

ز چشَمِ دُوسْتِ فَتَادِمِ بَه كَامَةٌ دَلِ دَشْمَنِ أَحْبَبْتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي

دوستانم رهایم کردند همانطور یکه دشمنانم می خواهند

فِرَاقِنَامَةُ سَعْدِيٍّ عَجَبُ كَه دَر تُو نَگِيرِد وَ إِنْ شَكَّوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الْوُكُنَاتِ^۳

و اگر به پرندگان گلایه کنم در لانه ها شیون کنند

۱- از انبارهای آب درباره ی سوارانی که در بیابان ها تشنه و سرگردانند پیرس. (مصنوع آبگیرهایی بودند که مزه

گواریبی نداشتند، ولی برای تشنگان سرگردان در بیابان نعمتی بزرگ بود.)

۲- اگر خاک قبرم (استخوان پوسیده‌ام) را ببویی، بوی عشق را می یابی.

۳- شگفت است که نامه جدایی سعدی در تو اثر نمی‌گذارد و اگر به پرندگان گلایه کنم، در لانه‌ها شیون کنند!

۴) قَدْ + فعل مضارع: به دو شکل ترجمه می شود:

الف) گاهی + فعل مضارع اخباری

ب) شاید یا ممکن است یا احتمال دارد + مضارع التزامی

آتی : آینده، در حال آمدن
 أَجَبَةٌ : یاران «مفرد: حَبِيب»
 أَذْنُو : نزدیک می شوم (ذَنًا، يَذْنُو)
 أَرْجُو : امید دارم (رَجَا، يَرْجُو)
 أَسْتَعِيْثُ : کمک می خواهم
 (اسْتَعَاثَ، يَسْتَعِيْثُ)
 بَدِيْع : نو
 بُعْدُ : دوری ≠ قُرْبُ
 تَرْضَى : خشنود می شوی
 (رَضِيَ، يَرْضَى)
 تَشَاءُ : می خواهد (شَاءَ، يَشَاءُ)
 شَاءَ = أَرَادَ، طَلَبَ
 تَمَرَّرُ : تلخ می کنی (مَرَّرَ، يُمَرِّرُ)
 تَهِيْمُ : تشنه و سرگردان می شود
 (هَامَ، يَهِيْمُ)
 جَرَّبَ : آزمایش کرد (مضارع: يُجَرِّبُ)

حَتَّى يَذُوْقَ : تا بچشد (ذَاقَ، يَذُوْقُ)
 حَلَّتْ : فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، يَحِلُّ)
 رُفَاتٌ : استخوان پوسیده
 رَكْبٌ : کاروان شتر یا اسب سواران
 سَلٌ : بپرس = إِسْأَلَ (سَأَلَ، يَسْأَلُ)
 شَكُوْتُ : گلابه کردم (شَكَا، يَشْكُو)
 «إِنْ شَكُوْتُ: اگر گلابه کنم»
 شَمَمْتُ : بوییدی (شَمَّ، يَشُمُّ)
 «إِنْ شَمَمْتُ: اگر بویی»
 شَهْدٌ : عسل
 عَادِي، عَادٍ : دشمن، تجاوزگر
 «جمع: عُدَاة» = عَدُوٌّ ≠ صَدِيْق
 عَجِيْنٌ : خمیر
 عَشِيَّةٌ : شامگاه، آغاز شب
 عَدَاةٌ : صبحگاه، آغاز روز
 فَلَواتٌ : بیابان ها «مفرد: فَلَاة»

قَدْ تُفْتَشُ : گاهی جست و جو
 می شود (فَتَّشَ، يُفْتَشُ)
 كَأْسٌ : جام، لیوان
 مُجَرَّبٌ : آزموده
 مَحَامِدٌ : ستایش ها «مفرد: مَحْمِدة»
 مَصَانِعٌ : انبارهای آب در بیابان
 (معنای امروزی: کارخانه ها)
 مَلِيْحٌ : با نمک
 مَمْرُوْجٌ : در هم آمیخته = مَخْلُوْط
 نُحْنٌ : شیون کردند (نَاحَ، يَنْوَحُ)
 وُدٌّ : عشق و دوستی ≠ عَدَاوَةٌ
 وَصَفْتُ : وصف کردم (وَصَفَ، يَصِفُ)
 وَكُنَاتٌ : لانه ها «مفرد: وَكْنَةٌ»
 هَجْرَتٌ : جدا شدی، رها ساختی
 (هَجَرَ، يَهْجُرُ)

عَيْنُ الصَّحِيْحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

صحيح و خطا را بر حسب متن درس معين كن

x ✓

..... X

..... ✓

..... ✓

..... X

..... X

۱- تُفْتَشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الضُّوْءِ فَقَطْ.

چشمه ی زندگی فقط در نور جستجو می شود

۲- الْمَلَمَعَاتُ أَشْعَارٌ فَارِسیَّةٌ مَمْرُوْجَةٌ بِالْعَرَبِیَّةِ.

ملمع ها شعرهای فارسی آمیخته به عربی هستند

۳- یَرَى سَعْدِيُّ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِیْبِهِ.

سعدي شب و روز را از جدایی دوستش یکسان می بیند

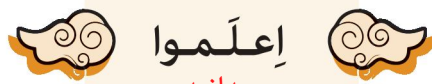
۴- قَالَ سَعْدِيُّ مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُوْلُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي.

سعدي گفت زمان گذشت و قلبم می گوید قطعاً تو می آیی

۵- یَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْحَبِیْبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

حافظ در دوری دوستش راحتی و در نزدیکی اش عذاب می بیند

تذکر مهم: فاعل و مفعول را با اسم فاعل و اسم مفعول اشتباه نگیرید؛ فاعل و مفعول به نقش کلمه در جمله اشاره دارد در حالی که اسم فاعل و اسم مفعول به وزن و ساختار کلمه اشاره دارد



اسمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اسْمُ الْمُبَالِغَةِ

■ اسم فاعل به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول به معنای «انجام شده» است.

■ اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند: فعل ثلاثی مجرد: فعلی که سوّم شخصِ مفردِ مذکرش تنها از سه حرف اصلی تشکیل شده (درس سوم و چهارم دهم) گروه اوّل بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید. این دسته از اسم فاعل و اسم مفعول از فعل های ثلاثی مجرد گرفته شده اند

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	صَانِع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	خَالِق	آفریننده آفریدگار	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	عَابِد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

گروه اوّل اسم فاعل و اسم مفعول به ترتیب بر وزن (فاعل) و (مفعول) می آیند مانند مثال های جدول بالا اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

نکته: اسم فاعل به صورت صفت فاعلی فارسی (بن مضارع + اری یا گاریا نده یا ا) ترجمه می شود

مضارع	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
يُشَاهِدُ	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	مُرْسِل	فرستنده	مُرْسَل	فرستاده شده
يَنْتَظِرُ	مُنْتَظِر	انتظار کشنده	مُنْتَظَر	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	مُتَعَلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلَّم	یاد گرفته شده
يَسْتَخْرِجُ	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجَمُ	مُتَهَاجِم	حمله کننده	اسم فاعل و اسم مفعول از باب های تفاعل و	
يَنْكَسِرُ	مُنْكَسِر	شکننده	انفعال ساخته نمی شود	---

گروه دوم اسم فاعل و اسم مفعول از فعل های ثلاثی مزید ساخته می شوند

فعل ثلاثی مزید: فعلی که سوّم شخصِ مفردِ مذکرش در ماضی بیشتر از سه حرف باشد؛ به عبارت دیگر فعل هایی که به یکی از باب های مزید رفته است (کلاس دهم درس سوم و چهارم)

اسم فاعل و اسم مفعول نوع دوم: حرف اولشان (م) است و دوّمین حرف اصلی در اسم فاعل کسره و در اسم مفعول فتحه دارد مانند اسم فاعل و اسم مفعول در جدول بالا

چکیده ی اسم فاعل و اسم مفعول

گروه اول: از فعل‌های **ثلاثی مجرد** گرفته شده و اسم فاعل و مفعولشان بر وزن فاعل و مفعول است.

گروه دوم: از فعل‌های **ثلاثی مزید** گرفته شده و اسم فاعل و مفعولشان با حرف «م» شروع می‌شود. و در اسم فاعل حرف ماقبل آخرشان کسره و در اسم مفعول فتحه دارد.

(اسم فاعل : مُ ... ـِ ...) ، (اسم مفعول : مُ ... ـِ ...)

نکته: «ال» در اول اسم فاعل و اسم مفعول و نشانه های مثنی و جمع در آخر آنها را در نظر بگیرید

به عبارت دیگر: در تشخیص اسم فاعل و اسم مفعول در جمله ها اگر مثنی یا جمع بودند به مفردشان مراجعه کنید

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَالدَّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَاسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسم المفعول	اسم الفاعل	الترجمة	الكلمة
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	نزدیک شونده	يُقَرِّبُ: نزدیک می کند المُقَرَّبُ
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	دانا	يَعْلَمُ: می داند العالم
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	تولید کننده	يُنْتِجُ: تولید می کند المنتج
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	آماده شده	يُجَهِّزُ: آماده می کند المجهز
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	زده شده	يَضْرِبُ: می زند المضروب
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	گوینده	يَتَكَلَّمُ: سخن می گوید المتكلم

اسم فاعل اسم مفعول اسم فاعل اسم مفعول اسم فاعل اسم مفعول اسم فاعل اسم مفعول
يا صانع كل مصنوع يا خالق كل مخلوق يا رازق كل مرزوق يا مالك كل مملوك. من دعاء الجوشن الكبير

ای سازنده ی هر ساخته شده ای ای آفریننده ی هر آفریده شده ای ای روزی دهنده ی هر روزی داده شده ای

ای صاحب هر ملک داده شده ای

اسم مبالغه

■ اسم مبالغه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد و دو وزن مهم آن «فَعَّال» و

«فَعَّالَةٌ» است؛ مثال:

صَبَّار (بسیار بُردبار) غَفَّار (بسیار آمرزنده) كَذَّاب (بسیار دروغگو)

رَزَّاق (بسیار روزی دهنده) خَلَّاق (بسیار آفریننده) عَلَّامَة (بسیار دانا)

فَهَّامَة (بسیار فهمیده) در ترجمه آن از ترکیب (بسیار+صفتِ فاعلی) استفاده می شود



عَلَّامَةٌ دَهْخُدا مُؤَلِّفُ أَكْبَرِ مُعْجَمِ فَارِسِيٍّ

گاهی وزن «فَعَّال» بر شغَل دلالت می کند؛ مانند خَبَّاز (نانوا) ؛ حَدَّاد (آهنگر)



گاهی نیز وزن «فَعَّالَةٌ» بر اِبْزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند؛ مثال:

فَتَّاحَة (در بازکن) ؛ نَظَّارَة (عینک) ؛ سَيَّارَة (خودرو)

اسامی شغل ها و ابزار که بر وزن (فَعَّال و فَعَّالَةٌ) می آیند از لحاظ ساختاری اسم مبالغه نیستند



النَّظَّارَةُ الشَّمْسِيَّةُ
عینک آفتابی



بسیار دانای غیب ها

۱- ﴿عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾:

بسیار آمر کننده به بدی ها

۲- ﴿أَمَارَةٌ بِالسَّوِّءِ﴾:

خلبان ایرانی

۳- أَلطَّيَّارُ الْإِيرَانِيِّ:

باز کننده ی شیشه

۴- فَتَّاحَةُ الزُّجَاجَةِ:

تلفن همراه

۵- أَلهَاتِفُ الْجَوَّالِ:

سلام بر شما ای میثم خرما فروش

۶- أَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مِیْثَمُ التَّمَّارِ:



التَّامِرِينَ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ x

تمرین اول: جمله ی صحیح و غیر صحیح را بر حسب حقیقت معین کن

- ✓ ۱- أَلرَّكْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ يُسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِّ:
کاروان گروهی از مسافران است که با چارپایان مسافرت می کنند
- ✗ ۲- غُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الشُّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَصْرَةٌ.
شاخه های درختان در زمستان نو و سرسبز هستند
- ✗ ۳- أَلْغَدَاةُ نِهَائَةَ النَّهَارِ، وَ بَدَائَةُ ظَلَامِ اللَّيْلِ.
صبح گاه پایان روز، و آغاز تاریکی شب است
- ✓ ۴- أَلْكَأْسُ إِنَاءٌ يُشْرَبُ بِهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّايُ.
کاسه ظرفی است که آب یا چای با آن نوشیده می شود
- ✓ ۵- يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ.
نان از آرد ساخته می شود

التَّامِرِينَ الثَّانِي: صَعِّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

تمرین دوم: در دایره عدد مناسب بگذار. «یک کلمه اضافی است»

- | | |
|--|------------------------------------|
| ⑤ زِينَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ.
زینتی از طلا و نقره در دست زن | ① ۱- أَلْوَكْنَةُ
لانه |
| ⑥ مَنْ يُعْجِبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سُلُوكُهُ.
کسی که حرکات و سخن و رفتارش تو را به تعجب وا دارد (خوش آید) | ② ۲- أَلْكَرَامَةُ
ارزش |
| ② شَرَفٌ وَ عَظَمَةٌ وَ عِزَّةٌ النَّفْسِ.
شرف و بزرگی و عزت نفس | ③ ۳- أَلْهَجْرُ
جدایی |
| ③ تَرَكُ الصَّدِيقِ أَوْ الْمُحِبِّ.
ترک دوست یا دوست دار | ④ ۴- أَلرُّفَاتُ
استخوان پوسیده |
| ① بَيْتُ الطُّيُورِ ← مفردش الطَّيْرُ
خانه ی پرندگان | ⑤ ۵- أَلسُّوَارُ
دستبند |
| | ⑥ ۶- أَلْمَلِيحُ
بانمک |

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- إِيَّاكَ^۱ وَمُصَادَقَةَ^۲ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ^۳. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از دوستی با نادان پرهیز، زیرا او می خواهد که به تو سود برساند سپس به تو ضرر می زند
فعل مضارع: يُرِيدُ // يَنْفَعُ // يَضُرُّ

۲- الصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مُعِينًا عَلَى الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دوست کسی است که باز دارنده ی از ستم و ظلم و یاری رساننده ی نیکی و خوبی باشد
جار و مجرور: عَنِ الظُّلْمِ // عَلَى الْبِرِّ

۳- إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ^۴ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ^۵ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از دوستی با دروغگو (بسیار دروغگو) پرهیز، چون او مانند سراب است که دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می سازد
اسم مبالغه: الْكُذَّابِ

۴- الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ^۶ مَنْ نَصَحَكَ فِي غَيْبِكَ، وَحَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ، وَآثَرَكَ^۷ عَلَى نَفْسِهِ.

الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دوست راستگو کسی است که تورا در عیب هایت نصیحت و در نبودت حفظ کند و تورا بر خودش بر گزیند.
مجرور بحرف جر: عیب // غَيْبِ // نَفْسِ

۵- مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ مِنْ إِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَقُلْ^۸ فِيكَ شَرًّا، فَاتَّخِذْهُ^۹ لِنَفْسِكَ صَدِيقًا.

الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هرکس از دوستانت سه بار بر تو خشمگین شود، و درباره ی تو بدی نگفت، او را برای خودت یک دوست بگیر. فعل امر: اتَّخِذْ

۶- يَا بُنَيَّ، اتَّخِذْ أَلْفَ صَدِيقٍ وَالْأَلْفَ قَلِيلٍ، وَلَا تَتَّخِذْ عَدُوًّا وَاحِدًا وَالْوَاحِدُ كَثِيرٌ.

لِقِمَانِ الْحَكِيمِ

ای پسرکم، هزار دوست بگیر و هزارتا کم است، و یک دشمن بگیر و یکی زیاد است
فعل نهی: لَا تَتَّخِذْ

- | | | | |
|--------------------------|-----------------------------|---------------------------|-------------------------|
| ۱- إِيَّاكَ: پرهیز، تورا | ۲- مُصَادَقَةَ: دوستی کردن | ۳- يَضُرُّ: زیان می رساند | ۴- مُعِين: یاری رساننده |
| ۵- بَرٌّ: نیکی | ۶- يُقَرِّبُ: نزدیک می سازد | ۷- يُبْعِدُ: دور می سازد | ۸- صَدُوقٌ: راستگو |
| ۹- آثَرَ: برگزید | ۱۰- لَمْ يَقُلْ: نگفت | ۱۱- اتَّخِذْ: بگیر | |

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبْ مُتْرَادِفًا أَوْ مُتَضَادًّا كُلَّ كَلِمَةٍ أَمَامَهَا.

تمرین چهارم: مترادف و متضاد هر کلمه را در جلویش بنویس

- أ. أرَادَ / قَرَّبَ / الدُّكَّانَ / الأُوْدُ / الأَعْدَاءُ / الأَبْعَدُ / الصَّحْرَاءُ / الأَغْدَاءُ / الأَحْرَبُ
 خواست نزدیک شد مغازه دوستی دشمنان دوری صحراء بیابان آغاز صبح جنگ
- ب. صَدُوقٌ / قَرَّبَ / مُصَادَقَةٌ / آثَرَ / مُعِينٌ / سَلَّ / سَعَرَ / مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ / رَفَعَ
 راستگو نزدیک کرد دوستی برگزید یاری کننده بپرس قیمت خودپسند بالا برد

الأَحِبَّةُ ≠ الأَعْدَاءُ دوستان	كذَّابٌ ≠ بسیار دروغگو بسیار دروغگو
الأَعَشِيَّةُ ≠ الأَغْدَاءُ آغاز شب	بَعَدَ ≠ قَرَّبَ دور کرد
الأَفْلَاءُ = الصَّحْرَاءُ بیابان	مُسَاعِدٌ = مُعِينٌ یاری کننده
الأَحَبُّ = الأُوْدُ دوستی	إِنْتَخَبَ = آثَرَ انتخاب کرد برگزید
الأسْلَمُ ≠ الأَحْرَبُ صلح	عَدَاوَةٌ ≠ مُصَادَقَةٌ دشمنی
شَاءَ = أرَادَ	أَجَبَ ≠ سَلَّ جواب بده
الْمَنْجَرُ = الدُّكَّانُ مغازه	قِيَمَةٌ = سَعَرَ ارزش - بها
الأَقْرَبُ ≠ بَعَدَ نزدیکی	نَزَلَ ≠ رَفَعَ پایین آورد
دَنَا = قَرَّبَ نزدیک شد	مُخْتَالٌ = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ خودپسند

التَّمْرَيْنِ الْخَامِسُ: تَرْجَمَ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَنَّ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ تَمْرَيْنِ پَنجَمِ آيَاتِ پيش رو را ترجمه کن، سپس اسم فاعل و اسم مفعول و الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ. و اسم مبالغه و اسم مكان و اسم تفضيل را ترجمه کن

۱- ﴿... إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ الْإِسْرَاءُ: ۳۳

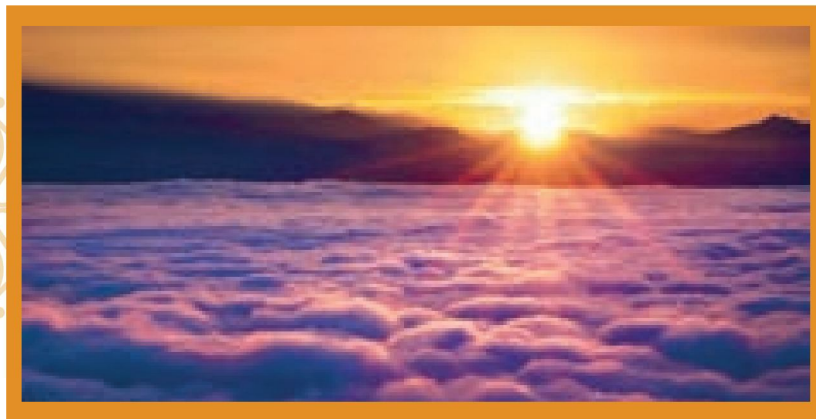
قطعاً او يارى شده بود. منصوراً: اسم مفعول. بر وزنِ مفعول

۲- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ الْمَائِدَةُ: ۱۱۶

بی گمان تو بسیار دانای غیب ها هستی. عَلَّامٌ. اسم مبالغه بر وزنِ فَعَّال

۳- ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۴۲

بگو مشرق و مغرب برای خداست. مشرق و مغرب هردو بر وزنِ مَفْعَلِ و اسم مكان



۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۵۹

قطعاً خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. الْمُتَوَكِّلِينَ: اسم فاعل

۵- ﴿... اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ الْحَجَّ: ۶۸

خداوند به آنچه انجام می دهید داناتر است. أَعْلَمُ // بر وزنِ أَفْعَلِ اسم تفضیلی است

۶- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ يَس: ۵۲

چه کسی ما را از آرامگاهمان بر انگیخت این وعده ی خدای بخشنده است و فرستاده شدگان راست گفتند

مَرْقَدِ بر وزنِ مَفْعَلِ و اسم مكان // الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

تمرین ششم: فعل‌ها را در جمله‌های پیش‌رو ترجمه کن؛ سپس باب هر یک از آنها را معین کن

۱- أَنْشَدْنَا فِي الْإِصْطِفَافِ الصَّبَاحِيَّ.

فعل ماضی اول شخص جمع

باب: افعال در صف صبحگاه سرود خواندیم

وزن‌های باب افعال: أَفْعَلٌ «ماضی» - يُفْعَلُ «مضارع» - أَفْعَلِ «مصدر» - اِفْعَالٌ «مصدر»

۲- نَتَخَرَّجُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ بَعْدَ سَنَةٍ.

مضارع اول شخص جمع

باب: تَفَعَّلُ سال بعد از مدرسه دانش‌آموخته می‌شویم

وزن‌های باب تَفَعَّلُ: تَفَعَّلَ «ماضی» - يَتَفَعَّلُ «مضارع» - تَفَعَّلْ «امر» - تَفَعَّلُ «مصدر»

۳- جُنُودُنَا يُدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.

باب: مَفَاعَلَةٌ سربازانمان از میهن دفاع می‌کنند

وزن‌های باب مَفَاعَلَةٌ: فَاعَلٌ «ماضی» - يُفَاعَلُ «مضارع» - فَاعِلٌ «امر» - مَفَاعَلَةٌ «مصدر»

۴- تَنْفَتِحُ الْأَزْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.

مضارع سوم شخص مفرد مؤنث

باب: اِنْفِعَالٌ شکوفه‌ها در بهار باز می‌شوند

وزن‌های باب اِنْفِعَالٌ: اِنْفَعَلَ «ماضی» - يَنْفَعَلُ «مضارع» - اِنْفَعِلْ «امر» - اِنْفِعَالٌ «مصدر»

۵- الْشَّرِيكَانِ تَعَامَلَا قَبْلَ سَنَةٍ.

ماضی دوم شخص مثنی مذكر

باب: تَفَاعُلٌ دو شریک سال قبل با یکدیگر معامله کردند

وزن‌های باب تَفَاعُلٌ: تَفَاعَلَ «ماضی» - يَتَفَاعَلُ «مضارع» - تَفَاعَلْ «امر» - تَفَاعَلُ «مصدر»

۶- يَسْتَخْدِمُ الْمَصْنَعُ عُمَّالًا.

مضارع سوم شخص مفرد مذكر

باب: اِسْتِفْعَالٌ کارخانه کارگرانی را به کار می‌گیرد

وزن‌های باب اِسْتِفْعَالٌ: اِسْتَفْعَلَ «ماضی» - يَسْتَفْعَلُ «مضارع» - اِسْتَفْعِلْ «وزن امر» - اِسْتِفْعَالٌ «وزن مصدر»

۷- رَجَاءٌ، عَلَّمَنِي الزَّرَاعَةَ.

امر دوم شخص مفرد مذكر

باب: تَفْعِيلٌ لطفاً، به من کشاورزی یاد بده

وزن‌های باب تَفْعِيلٌ: فَعَّلَ «وزن ماضی» - يُفَعِّلُ «وزن مضارع» - فَعِّلْ «وزن امر» - تَفْعِيلٌ «وزن مصدر»

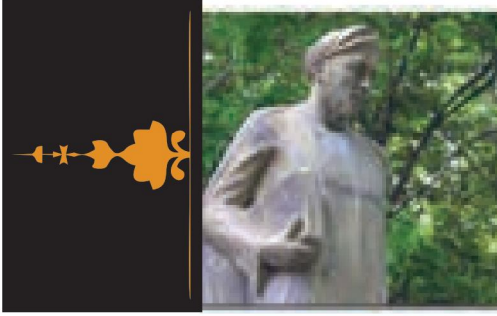
۸- أَشْتَغِلُ عِنْدَ أَبِي.

مضارع اول شخص مفرد

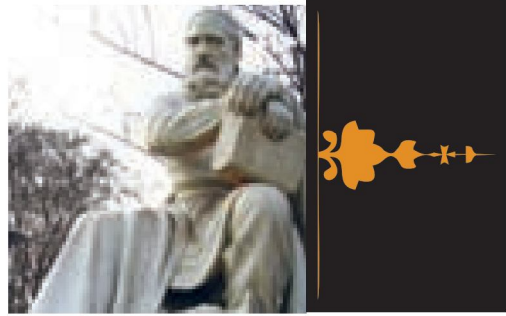
باب: اِفْتِعَالٌ نزد پدرم کار می‌کنم

وزن‌های باب اِفْتِعَالٌ: اِفْتَعَلَ «وزن ماضی» - يَفْتَعِلُ «وزن مضارع» - اِفْتَعِلْ «وزن امر» - اِفْتِعَالٌ «وزن مصدر»

■ اُكْتُبْ حَوْلَ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ.



الشَّيْخُ الْبَهَائِيُّ



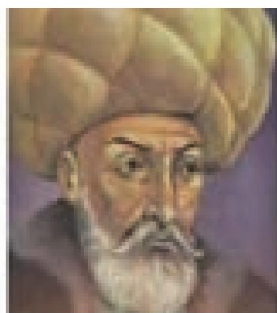
الْحَكِيمُ عُمَرُ الْخَيَّامِ النَّيسَابُورِيِّ



مَوْلَانَا جَلَّالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ



بِشَّارُ بْنُ بَرْدٍ



أَبُو الْفَتْحِ الْبُسْتِيُّ

عَجَائِبُ الْمَخْلُوقَاتِ
 شگفتی‌های آفریده‌ها

﴿ وَ دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ بِهَا إِلَّا أُمَّمٌ مُّمَاتٌ ﴾ انعام: ۲۸

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با بال‌هایش پرواز می‌کند، مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند.

تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَ لَا تَفَكَّرُوا^۲ فِي الْخَالِقِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 در آفرینش بیندیشید و در آفریدگار نیندیشید.

مَنْ يَتَفَكَّرُ فِي خَلْقِ اللَّهِ، يُشَاهِدُ قُدْرَةَ اللَّهِ^۳ .
 هرکس در آفرینش خدا بیندیشد، توانمندی خدا را می‌بیند.

الطَّائِرُ الطَّنَانُ:

هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ، طَوْلُهُ خَمْسَةٌ سَنْتِمِاتٍ، يَطِيرُ إِلَى الْأَعْلَى وَ الْأَسْفَلِ، وَ إِلَى الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ ، إِلَى الْأَمَامِ وَ الْخَلْفِ. وَ انْطِلَاقُهُ وَ تَوَقُّفُهُ السَّرِيعَانِ يُثِيرَانِ التَّعْجِبَ. سُمِّيَ طَّنَانًا؛ لِأَنَّهُ يُحَدِّثُ طَنِينًا وَ بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَةِ جَنَاحَيْهِ، فَإِنَّ نَحْوَهُ رُؤْيَا جَنَاحَيْهِ لَا تَقْدِرُ^۴ ، أَ تَدْرِي لِمَاذَا؟ لِأَنَّهُ يُحَرِّكُ جَنَاحَيْهِ ثَمَانِينَ مَرَّةً تَقْرِيبًا فِي الثَّانِيَةِ الْوَاحِدَةِ.
 مرغ مگس (مرغ مگس‌خوار، مرغ زرین‌پر)

همان کوچک‌ترین پرنده روی زمین است، طول آن پنج سانتیمتر است، به بالا و پایین و راست و چپ و جلو و پشت پرواز می‌کند و حرکت و توقف سریعش تعجب بر می‌انگیزند. (مایه شگفتی می‌شوند) طَّنَان (طنین انداز) نامیده شده است؛ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال‌هایش پدید می‌آورد، و اگر سعی کنی بال‌هایش را ببینی نمی‌توانی، آیا می‌دانی چرا؟ زیرا بال‌هایش را تقریباً هشتاد بار در ثانیه حرکت می‌دهد.

لَهُ طَرِيقَةٌ غَرِيبَةٌ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ، فَبَعْدَ أَنْ يَتَنَاوَلَ طَعَامَهُ، يَسْتَرِيحُ عَلَى الشَّاطِئِ، فَيَقْتَرِبُ مِنْهُ نَوْعٌ مِنَ الطُّيُورِ بِاسْمِ الزَّقْزَاقِ، فَيَفْتَحُ التَّمَّ سَاحُ فَمَهُ، فَيَدْخُلُ ذَلِكَ الطَّائِرُ فِيهِ، وَ يَبْدَأُ بِنَقْرِ بَقَايَا الطَّعَامِ مِنْ فَمِهِ، وَ بَعْدَ أَنْ يَنْتَهِيَ مِنْ عَمَلِهِ، يَخْرُجُ بِسَلَامَةٍ.
 فاعل مفاعل إليه

تمساح: روش عجیبی در تمیز کردن دندان‌هایش دارد، بعد از اینکه غذایش را می‌خورد، کنار ساحل استراحت می‌کند، و گونه‌ای از پرندگان به نام زَقْزَاق به آن نزدیک می‌شود. تمساح دهانش را باز می‌کند و آن پرنده در آن

^{۳۳} لَا تَفَكَّرُوا در اصل «لَا تَتَفَكَّرُوا» بوده که حرف «ت» مضارع از اول آن برای سادگی تلفظ حذف شده است؛ مانند ﴿تَنْزِيلٌ (تَنْزِيلٌ) الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ﴾ و ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَ لَا تَفَرَّقُوا (لَا تَتَفَرَّقُوا)﴾
^{۳۴} مَنْ:

^{۳۵} (north) «شمال» یعنی سمت چپ و «شمال» به معنای جهت شمال است.

^{۳۶} اِنُّ: ادات شرط، نَحْوَالُ: فعل شرط، لَا تَقْدِرُ: جواب شرط

وارد می‌شود، و شروع می‌کند به نوک زدن به باقی‌مانده‌های غذا از دهانش، و بعد از اینکه کارش تمام شد به سلامت بیرون می‌آید.

الْسَّمَكُ الطَّائِرُ : نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ يَفْقِزُ مِنَ الْمَاءِ بِحَرَكَتِهِ مِنْ ذَيْلِهِ الْقَوِيِّ وَيَطِيرُ فَوْقَ سَطْحِ الْمَاءِ، حَيْثُ يَمُدُّ زَعَانِقَهُ الْكَبِيرَةَ الَّتِي تَعْمَلُ كَجَنَاحَيْنِ. يَفْعَلُ ذَلِكَ لِلْفِرَارِ مِنْ أَعْدَائِهِ. يَطِيرُ هَذَا السَّمَكُ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً، ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْمَاءِ وَ يَدْخُلُ فِيهِ.

ماهی پرنده: گونه‌ای از ماهیان است که با حرکت دم نیرومندش می‌جهد (می‌پرد) و بر فراز سطح آب پرواز می‌کند، طوری که باله‌های بزرگش را که مانند دو بال عمل می‌کنند، می‌کشد (دراز می‌کند). آن کار را برای فرار از دشمنانش انجام می‌دهد. این ماهی چهل و پنج ثانیه پرواز می‌کند، سپس به سمت آب پایین می‌آید و وارد آن می‌شود.

نَقَارُ الْخَشَبِ : طَائِرٌ يَنْقُرُ جِدْعَ الشَّجَرَةِ مِنْقَارِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ فِي الثَّانِيَةِ عَلَى الْأَقْلَى، وَ هَذِهِ السَّرْعَةُ لَا تَصُرُّ دِمَاعَهُ الصَّغِيرَ بِسَبَبِ وُجُودِ عَضْوَيْنِ فِي رَأْسِهِ لِدَفْعِ الصَّرْبَاتِ :
الْأَوَّلُ نَسِجٌ بَيْنَ الْجُمَّمَةِ وَ الْمِنْقَارِ، وَ الثَّانِي لِسَانُ الطَّائِرِ الَّذِي يَدُورُ دَاخِلَ جُمَّمَتِهِ.
دارکوب: پرنده‌ای است که تنه درخت را با نوکش دست کم ده بار در ثانیه می‌زند، و این سرعت به دلیل وجود دو اندام (دو عضو) برای دفع ضربه‌ها در سرش، به مغز کوچکش آسیب نمی‌زند:
اولی بافت میان جمجمه و نوک، و دومی زبان پرنده که درون جمجمه‌اش می‌چرخد.

دارد **السَّنَجَابُ الطَّائِرُ**:

لَهُ غِشَاءٌ خَاصٌّ كَالْمِظَلَّةِ يَفْتَحُهُ حِينَ يَفْقِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ أُخْرَى، وَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَطِيرَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةٍ وَ خَمْسِينَ قَدَمًا فِي قَفْزَةٍ وَاحِدَةٍ.

سنجاب پرنده: دارای پرده ویژه‌ای مانند چتر است که هنگامی که از درختی به درخت دیگر می‌جهد آن را باز می‌کند، و می‌تواند بیشتر از صد و پنجاه پا در یک جهش پرواز کند.

حِيَّةُ الصَّحْرَاءِ: فِي مُنْتَصَفِ النَّهَارِ وَ عِنْدَمَا تَحْرُقُ الرَّمَالُ أَقْدَامَ مَنْ يَسِيرُ عَلَيْهَا مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، تَضَعُ هَذِهِ الْحَيَّةُ ذَنَبَهَا فِي الرَّمْلِ، ثُمَّ تَقِفُ كَالْعَصَا. فَإِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا **تَصِيدُهُ**.
فعل شرط جواب شرط

مار بیابان:

در نیمه روز و هنگامی که شن‌ها پاهای کسانی را که روی آنها حرکت می‌کنند از شدت گرما می‌سوزانند، این مار دمش را در شن قرار می‌دهد، سپس مانند عصا می‌ایستد. پس اگر پرنده‌ای روی آن بایستد آن را صید می‌کند.

^{۳۷} إذا: ادات شرط غیر عامل (اعراب فعل را تغییر نمی‌دهد)، وَقَفَ: فعل شرط، تَصِيدُ: جواب شرط

المعجم برگرد

<p>مِظَلَّةٌ: چتر مُنْتَصِفٌ: نیمه نَسِيجٌ: بافت (بافت پیوندی) نَقَارُ الخَشَبِ: دارکوب يَنْقُرُ: نوک می زند، کلیک می کند (ماضی: نَقَرَ) يُحَدِّثُ: پدید می آورد (ماضی: أَحَدَثَ) يَسْتَرِيحُ: استراحت می کند (ماضی: اسْتَرَاخَ) يَطِيرُ: پرواز می کند (ماضی: طَارَ) يَنْتَهِي: به پایان می رسد (ماضی: انْتَهَى)</p>	<p>رَعَائِفٌ: باله های ماهی «مفرد: رَعْنَقَةٌ» رَقْرَاقٌ: مرغ باران شمال: چپ = يَسَارٌ، # يَمِين طَنَانٌ، الطَّائِرُ الطَّنَانُ: مرغ مگس طَنِينٌ: صدای زنگ، بال پرنده و مانند آن غِشَاءٌ: پرده، پوشش جانوران و گیاهان مانند پوست و پر فَمٌ: دهان «جمع: أفواه» قَفْرَةٌ: پرش لاتَفَكَّرُوا = لاتَتَفَكَّرُوا (حرف ت برای آسانی تلفظ حذف شده است.) ما مِنْ: هیچ نیست «ما مِنْ دَابَّةٍ: هیچ جنبنده ای نیست»</p>	<p>أَسْفَلَ: پایین، پایین تر # أَعْلَى إِنْتِطَاقٌ: به حرکت در آمدن (انْتَطَقَ، يَنْتَطِقُ) تَحْرَقُ: می سوزاند (ماضی: حَرَقَ) تَدْرِي: می دانی (دَرَى، يَدْرِي) دَرَى = عَلِمَ تَصِيدُ: شکار می کند (ماضی: صَادَ) تَتَفَكَّرُ: اندیشید (مضارع: يَتَفَكَّرُ) جُدْعٌ: تنه «جمع: جُدُوعٌ» جَنَاحٌ: بال «جمع: أَجْنِحَةٌ» جَنَاحِيَّةٌ: دو بال او حَيَّةٌ: مار «جمع: حَيَّاتٌ» دماغ: مغز ذَيْلٌ: دم «جمع: أذْيَالٌ» = ذَنَبٌ رِمَالٌ: ماسه ها «مفرد: رَمَلٌ»</p>
--	---	---

حول النص برگرد

صَعٌ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- بِمِ يَطِيرُ السَّنَجَابُ الطَّائِرُ حِينَ يَقْفُزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ؟ _ بِالْغِشَاءِ كَالْمِظَلَّةِ. سنجاب پرنده با چه چیزی پرواز می کند هنگامی که از درختی به درختی می پرد؟ _ با پوششی مثل چتر
- ۲- أَيْ طَارٍ يُسَاعِدُ التَّمْسَاحَ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ؟ _ أَلرَّقْرَاقُ کدام پرنده به تمساح در تمییز کردن دندان هایش کمک می کند؟ _ مرغ باران
- ۳- لِمَاذَا سُمِّيَ الطَّائِرُ الطَّنَانُ بِهَذَا الْإِسْمِ؟ _ لِأَنَّهُ يُحَدِّثُ طَنِينًا وَ بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَةِ جَنَاحِيهِ. برای چه مرغ مگس به این اسم نامیده شده است؟ _ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال هایش پدید می آورد.
- ۴- مَتَى تَصِيدُ حَيَّةُ الصَّحْرَاءِ الطَّيْرَ؟ _ إِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا تَصِيدُهُ. کی مار صحرا پرنده را شکار می کند؟ _ وقتی پرنده ای روی آن بایستد آن را صید می کند.
- ۵- كَمْ ثَانِيَةً يَطِيرُ السَّمَكُ الطَّائِرُ؟ _ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً. چند ثانیه ماهی پرنده پرواز می کند؟ _ ۴۵ ثانیه
- ۶- مَا هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ؟ _ الطَّائِرُ الطَّنَانُ کوچک ترین پرنده روی زمین چیست؟ _ مرغ مگس

ه اِعْمُوا ه برگرد اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدْوَاتُهُ

مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، اِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد.

گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند.

فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط تغییراتی را ایجاد می‌کنند؛ مثال:

مَنْ يَفْكَرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَا غَالِباً^{۳۸} هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

اِنْ تَحْتَرَمُوا الْآخِرِينَ، تَكْتَسِبُوا حُبَّهُمْ. اگر به دیگران احترام بگذارید، دوستی آنها را بدست می‌آورید.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^{۳۹} اِدَاتِ شَرْطِ فَعْلِ شَرْطِ جَوَابِ شَرْطِ
هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.

هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

«مَنْ: هرکس» مثال:

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيراً، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.

«مَا: هرچه» مثال:

مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.

مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا ذَخِيراً لِآخِرَتِكَ.

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می‌یابی.



^{۳۸} معمولاً ادوات شرط «مَنْ»، «مَا» و «اِنْ» در شکل ظاهری فعل شرط و جواب شرط (هنگامی که مضارع هستند)، تغییراتی را انجام می‌دهند. با

این تغییرات در پایه نهم در فعل نهی آشنا شده بودید. این کلمات، نشانه انتهای فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفَعَّلُ، أَفْعَلُ و تَفَعَّلُ» را تغییر می‌دهند. «...يَفْعَلُ، ... تَفَعَّلُ، ... أَفْعَلُ و ... تَفَعَّلُ» و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفَعَّلَانِ، تَفَعَّلُونَ و تَفَعَّلَيْنِ» حذف می‌کنند. این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفَعَّلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۳۹} يَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).

^{۴۰} حَسْبُ: بس، کافی

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

@arabi_eyvazi

﴿إِنْ﴾ «اگر» مثال:

إِنْ تَزْرَعْ خَيْرًا، تَحْصُدْ سُورًا.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می کنی.

إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَيَّ النَّجَاحُ فِي حَيَاتِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می آوری.

﴿إِذَا﴾ «اگر»؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال:

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.

هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می شوی.



کلمه اِخْتَبَرْتُ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ جَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الْبَقَرَةُ : ۱۱۰

هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می یابید.

أدَاةُ الشَّرْطِ: مَا / فِعْلُ الشَّرْطِ: تَقَدَّمُوا / جَوَابُ الشَّرْطِ: تَجِدُوا

۲- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّدٌ : ۷

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می سازد.

أدَاةُ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلُ الشَّرْطِ: تَنْصُرُوا / جَوَابُ الشَّرْطِ: يَنْصُرُ

۳- ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَانُ : ۶۳

و هرگاه نادانان آن ها (ایشان) را خطاب کنند، سخن آرام می گویند.

چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملامت پاسخ می دهند. (فولادوند)

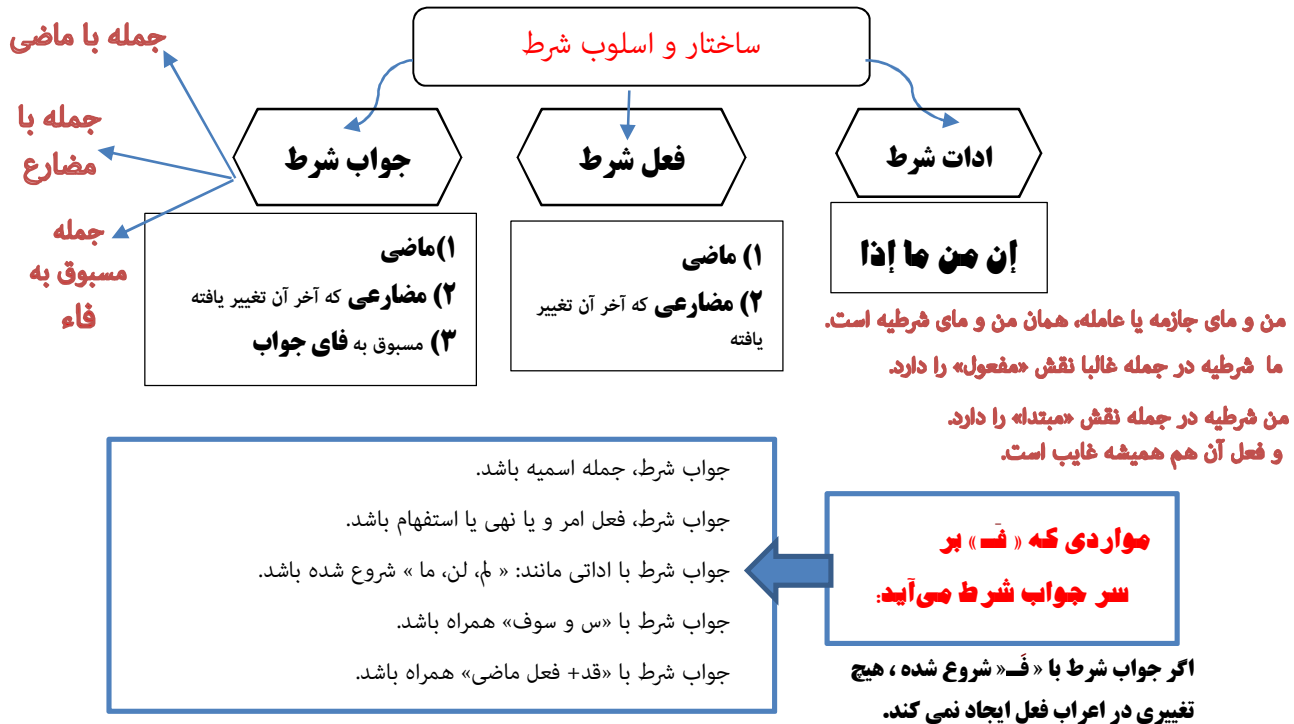
أدَاةُ الشَّرْطِ: إِذَا / فِعْلُ الشَّرْطِ: خَاطَبَ / جَوَابُ الشَّرْطِ: قَالُوا

۴- إِنْ تَزْرَعُوا الْعُدُونَ، تَحْصُدُوا الْخُسْرَانَ.

اگر دشمنی بکارید، زیان درو می کنید.

أدَاةُ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلُ الشَّرْطِ: تَزْرَعُوا / جَوَابُ الشَّرْطِ: تَحْصُدُوا

❖ ما يلي: آنچه می آید / ما تقدّموا: هر چه از پیش بفرستید / يثبت: استوار می سازد / خاطب: خطاب کرد / سلام: سخن آرام



- جواب شرط بعد از حروفی مثل «و، ثُمَّ، لَكِنْ، بَلْ، حَتَّى، أَنْ، كَيْ، لِيَ یا وَيَرْغُولُ» می‌آید.
- «إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصِرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ.»: این ادات شرط- تنصروا: فعل شرط- ينصر: جواب شرط است. یثبّت بعد از «و» آمده، پس جواب شرط نیست.

در گروه های دو نفره شبیه گفت وگویی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد

(فِي الْمَلْعَبِ الرَّيَاضِيِّ) مصدر دیگر باب «مُفَاعَلَةٌ» بر وزن «فِعَالٌ»

مصدر باب «مُفَاعَلَةٌ»

إبراهيم	إسماعيل
لِمُشَاهَدَةِ أَيِّ مَبَارَا؟ برای دیدن چه مسابقه‌ای؟	تَعَالَ نَذْهَبْ إِلَى الْمَلْعَبِ. <small>اسم مکان</small> بیا به ورزشگاه برویم.
بَيْنَ مَنْ هَذِهِ الْمُبَارَاةُ؟ این مسابقه بین چه کسانی هست؟	لِمُشَاهَدَةِ مَبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ. برای دیدن مسابقه فوتبال.
الْفَرِيقَانِ تَعَادَلَا قَبْلَ أُسْبُوعَيْنِ. این دو تیم دو هفته قبل مساوی شدند.	بَيْنَ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ وَ السَّعَادَةِ. بین تیم صداقت و سعادت.
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى؟ کدام یک از دو تیم قوی‌تر هستند؟	أَتَذَكَّرُ ذَلِكْ. آن را به یاد می‌آورم.
عَلَى عَيْنِي*. تَعَالَ نَذْهَبْ. <small>فعل أمر من باب تفاعل</small> به روی چشم (اطاعت می‌شود). بیا برویم. [*جواب علی عینی: سلامت عیناک]	لَا هُمَا قَوِيَانِ. عَلَيْنَا بِالذُّهَابِ إِلَى الْمَلْعَبِ. قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِئَ مِنَ الْمُتَفَرِّجِينَ! هر دو قوی هستند. باید به ورزشگاه برویم. قبل از اینکه از تماشاچی پر شود.

اسم مکان

در ورزشگاه	في الملعب	مهاجمین + مضاف
هو هَجَمَ عَلَى مَوْعٍ ^۹ فَرِيقِ السَّعَادَةِ. هَدَفٌ، هَدَفٌ! او به دروازه سعادت حمله کرد. كُلٌّ، كُلٌّ!	أَنْظُرْ؛ جَاءَ أَحَدُ مُهَاجِمِي فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. سَيَسْجُلُ ^۷ هَدَفًا ^۸ ! نگاه کن؛ یکی از مهاجمان تیم صداقت آمد. یک گل خواهد زد. (یک گل ثبت خواهد کرد)	
رُبَّمَا يَسْبَبُ تَسَلُّلًا ^{۱۱} ! شاید به خاطر آفساید.	لَكِنَّ الْحَكْمَ ^{۱۰} مَا قَبْلَ الْهَدَفِ؛ لِمَاذَا! اما داور گل را نپذیرفت؛ چرا؟! لَكِنَّ الْحَكْمَ قَوِيَّةٌ مِنْ جَانِبِ لَاعِبِ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. نگاه کن، حمله‌ای قدرتمند از طرف بازیکن تیم صداقت.	
يُعْجِبُنِي ^{۱۲} جِدًّا حَارِسُ مَرْمِي ^{۱۳} فَرِيقِ السَّعَادَةِ! از دروازه‌بان تیم سعادت خیلی خوشم می‌آید! فعل شرط جواب شرط	مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِيِّ؟ چه کسی به [دور] نهایی می‌رود؟ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِيِّ؟ چه کسی به [دور] نهایی می‌رود؟	
لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفٍ. بار دوم بدون گل مساوی شدند.	أَلْحَكْمُ يَصْفِرُ.. داور سوت می‌زند...	

- ۱- الْمُبَارَاةُ: مسابقه
 ۲- تَعَادَلٌ: برابر شد
 ۳- أَتَذَكَّرُ: به یاد می‌آورم
 ۴- كَلَا: هر دو
 ۵- أَنْ يَمْتَلِي: که پر شود
 ۶- الْمَتَفَرِّجُ: تماشاچی
 ۷- سَيَسْجُلُ: ثبت خواهد کرد
 ۸- الْهَدَفُ: گل
 ۹- الْمَرْمِي: دروازه
 ۱۰- الْحَكْمُ: داور
 ۱۱- التَّسَلُّلُ: آفساید
 ۱۲- يُعْجِبُنِي: مرا در شگفت می‌آورد، خوشم می‌آید (يُعْجِبُ، أَعْجَبَ، يُعْجِبُ)
 ۱۳- حَارِسُ الْمَرْمِي: دروازه بان

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱- أَدَاةٌ لِحِفْظِ الْإِنْسَانِ أَمَامَ أَشْعَةِ الشَّمْسِ أَوْ نُزُولِ الْمَطَرِ أَوْ التَّلْجِ: _ الْمِظْلَّةُ
 وسیله‌ای برای حفاظت انسان در برابر اشعه خورشید یا بارش باران یا برف: _ چتر

۲- طَائِرٌ يَنْقُرُ جُذُوعَ الْأَشْجَارِ وَ يَصْنَعُ عُشًّا فِيهَا: _ نَقَارُ الْحَشَبِ
 پرنده ای که تنه‌های درختان را نوک می‌زند و در آن لانه‌ای می‌سازد: _ دارکوب

۳- تُرَابٌ جَنَبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ أَوْ فِي الصَّحْرَاءِ. _ رَمْلٌ
 خاک کنار ساحل دریاست یا در صحرا: _ شن

۴- حَيَوَانٌ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ: _ حَيَّةٌ
 حیوانی که روی شکمش راه می‌رود: _ مار

۵- عُضْوٌ يَطِيرُ بِهِ الطَّائِرُ: _ الْجَنَاحُ
 عضوی که پرنده به وسیله آن پرواز می‌کند: _ بال

^{۴۱} البطن: شکم جمع: بطون

ب: تَمْرِينُ الثَّانِي: ا: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطًّا.

۱- تَسْقُطُ أَسْنَانٌ سَمَكِ الْقَرَشِ دَائِمًا وَ تَنْمُو أَسْنَانٌ جَدِيدَةٌ مَكَانَهَا. وَ فِي بَعْضِ أَنْوَاعِهِ تَنْمُو آلَافُ الْأَسْنَانِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ.

دندان‌های کوسه ماهی همیشه می‌ریزد و دندان‌های جدیدی به جای آن‌ها رشد می‌کند. و در بعضی از انواع آن هزاران دندان در یک سال رشد می‌کند.

أَسْنَانٌ: فاعل جَدِيدَةٌ: صفت

۲- يُعَدُّ الْحَوْتُ الْأَبْزَقُ أَكْبَرَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي الْعَالَمِ. يَبْلُغُ طُولُهُ ثَلَاثِينَ مِترًا وَ وَزْنُهُ مِئَةً وَ سَبْعِينَ طُنًّا تَقْرِيْبًا. نَهْنِگِ آبِي بزرگ‌ترین موجودات زنده در جهان به شمار می‌رود. طول آن به سی متر و وزنش تقریباً به صد و هفتاد تن می‌رسد.

الأبْزَقُ: صفت الأَعَالِمِ: مجرور به حرف جر

۳- التَّمْسَاحُ لَا يَبْكِي عِنْدَ أَكْلِ فَرِيْسَتِهِ ، بَلْ عِنْدَمَا يَأْكُلُ فَرِيْسَةً أَكْبَرَ مِنْ فَمِهِ، تُفَرِّزُ عِيُونَهُ سَائِلًا كَأَنَّهُ دُمُوعٌ. تَمْسَاحِ هِنْگَامِ خورْدنِ طَعْمِه‌اش گريه نَمي‌کند، البتة هنگامي که طعمه‌ای بزرگ‌تر از دهانش می‌خورد، چشمانش مایعی ترشح می‌کند که گویی آن اشک است.

التَّمْسَاحُ: مبتدا فَرِيْسَةٌ: مفعول سَائِلًا: مفعول

۴- لَهْجَاتٌ نَوْعٌ وَاحِدٌ مِنَ الطُّيُورِ تَخْتَلِفُ مِنْ مَنطَقَةٍ إِلَى مَنطَقَةٍ أُخْرَى. لهجه‌های یک نوع از پرندگان یک منطقه با منطقه دیگر فرق می‌کند. الطُّيُورُ: مجرور به حرف جر مَنطَقَةٌ: مجرور به حرف جر

۵- يُقَدِّرُ الْعُلَمَاءُ أَنْوَاعَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي بَحَارِ الْعَالَمِ بِالْمِلايين . (يُقَدَّرُ: برآورد می‌کنند) دانشمندان انواع موجودات زنده در دریا‌های جهان را میلیون‌ها [موجود] برآورد می‌کنند. الْعُلَمَاءُ: فاعل الْعَالَمِ: مضاف اليه

ب: عَيِّنِ الْفِعْلَ الْمُتَعَدِّيَّ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجَمَلِ السَّابِقَةِ:

تَسْقُطُ / يَأْكُلُ / تَخْتَلِفُ / يُقَدِّرُ

متعدی (:گذرا به مفعول): يَأْكُلُ (می‌خورد) / يُقَدِّرُ (برآورد می‌کند)

لازم (:ناگذرا): تَسْقُطُ (می‌افتد) / تَخْتَلِفُ (فرق می‌کند، تفاوت دارد)

^{۴۲} يُعَدُّ: به شمار می‌آورد

^{۴۳} الْحَوْتُ: نهنگ

^{۴۴} طُنًّا: تن

^{۴۵} الْفَرِيْسَةُ: شکار، طعمه

^{۴۶} لَهْجَاتٌ: لهجه‌ها

^{۴۷} الْمِلايين: میلیون‌ها

الْتَمَرِينُ الثَّلَاثُ: ضَعِ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

أ. الْعَدَاوَةُ / الْأَحْيَاءُ / الشَّمَالُ / الْإِنْتِعَادُ / الْأَعْلَى / تَكَلَّمَ / يَنْفَعُ / يَعْلَمُ / يَبْكِي
ب. الْمُبَارَاةُ / تَذَكَّرُ / أُدْرِي / يَبْتَدِئُ / الْيَمِينُ / الصَّدِيقُ / الْقَاعَةُ / الْقَاعَةُ / الْقِيَامُ / السَّيِّئُ

يَنْتَهِي ≠ يَبْتَدِئُ	يَدْرِي = يَعْلَمُ
الْمُسَابَقَةُ = الْمُبَارَاةُ	يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي
نَسِيَ ≠ تَذَكَّرَ	يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ
الشَّمَالُ ≠ الْيَمِينُ	الْيَسَارُ = الشَّمَالُ
أَعْلَمُ = أُدْرِي	الْأَمْوَاتُ ≠ الْأَحْيَاءُ
الْحَسَنُ ≠ السَّيِّئُ	الصَّدَاقَةُ ≠ الْعَدَاوَةُ
الْعَدُوُّ ≠ الصَّدِيقُ	الْتَقَرُّبُ ≠ الْإِنْتِعَادُ
الْقَاعَةُ = الْقَاعَةُ	الْأَسْفَلُ ≠ الْأَعْلَى
الْجُلُوسُ ≠ الْقِيَامُ	سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ

يَدْرِي = يَعْلَمُ (می‌داند) / الْيَسَارُ = الشَّمَالُ (چپ) / الْإِنْتِعَادُ = التَّقَرُّبُ (نزدیکی جست ≠ دوری کرد)
يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي (می‌خندد ≠ گریه می‌کند) / الْأَمْوَاتُ ≠ الْأَحْيَاءُ (مردگان ≠ زندگان) / الْأَسْفَلُ ≠ الْأَعْلَى (پایین‌تر، پایین‌تر، بالاتر، بالا) / يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ (ضرر می‌رساند ≠ سود می‌رساند) / الصَّدَاقَةُ = الْعَدَاوَةُ (دوستی ≠ دشمنی) / سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ (ساکت ماند ≠ صحبت کرد)

يَنْتَهِي ≠ يَبْتَدِئُ (تمام می‌شود # شروع می‌شود) / الْمُسَابَقَةُ = الْمُبَارَاةُ (مسابقه) / نَسِيَ ≠ تَذَكَّرَ (فراموش کرد # به یاد آورد) / الشَّمَالُ # الْيَمِينُ (چپ # راست) / أَعْلَمُ = أُدْرِي (می‌دانم) / الْحَسَنُ # السَّيِّئُ (خوب # بد) / الْعَدُوُّ # الصَّدِيقُ (دشمن # دوست) / الْقَاعَةُ = الْقَاعَةُ (سالن) / الْجُلُوسُ ≠ الْقِيَامُ (نشستن # ایستادن)

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: اكْمِلْ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ وَ الْحَدِيثِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۹۷
و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می‌داند (از آن آگاه است).

انجام دهید / أداة الشرط: ما / فعل الشرط: تفعلوا / و جواب الشرط: يعلم

۲- ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الْإِسْرَاءُ: ۷
اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی

کرده‌اید یا می‌کنید / أداة الشرط: إن / فعل الشرط: أحسنتم / و جواب الشرط: أحسنتم

۳- ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْآنْفَالُ: ۲۹
اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل

﴿قرار می دهد / أداة الشرط : إن / فعل الشرط: تتقوا / جواب الشرط: يجعل﴾

۴- مَنْ سَأَلَ فِي صِغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الإمام علي عليه السلام

هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش

﴿پاسخ می دهد / أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط: سأل / جواب الشرط: أجاب﴾

۵- مَنْ زَرَعَ الْعُدْوَانَ، حَصَدَ الْخُسْرَانَ. الإمام علي عليه السلام

هرکس دشمنی بکارد، ﴿زیان درو می کند.﴾

أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط: زرع / جواب الشرط: حصد

۶- إِذَا غَضِبْتَ، فَاسْكُتْ. رسول الله ﷺ

هرگاه خشمگین شدی،

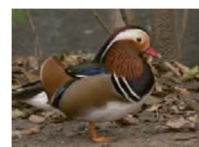
﴿سکوت کن // أداة الشرط : إذا / فعل الشرط: غضبت / جواب الشرط: اسكت﴾

التمرين الخامس: تَرجم الأفعال في الجمل التالية؛ ثم عيّن نوعها و صيغتها.

شماره	الجملة العربية	نوع الفعل	صيغة الفعل
۱	لا تكتب على الأثر التاريخي. روی اثر تاریخی ننویس.	نهی	مفرد مذکر مخاطب
۲	الفریقان يتعادلان مرة ثانية. دو تیم بار دوم مساوی می شوند.	مضارع	مثنی مذکر غائب
۳	امتلأ الملعب بالمتفرجين. ورزشگاه از تماشاچیان پر شد.	ماضی	مفرد مذکر غائب
۴	رجاء، فكروا قبل الكلام. لطفاً، پیش از سخن گفتن بیندیشید.	امر	جمع مذکر مخاطب
۵	إني سجت هدفين. بی گمان دو گل ثبت کردم.	ماضی	متکلم وحده

البحث العلمي ﴿برگرد﴾

إبحث عن نص قصير حول عجائب مخلوقات الله.



فعل نهی

فعل امر

تفكروا في كل شيء، ولا تفكروا في ذات الله. رسول الله ﷺ، كثر الأعمال: ۰۷۰۴

در هر چیزی بیندیشید و در ذات خداوند نیندیشید.

الإبل



۱- لو نظرنا إلى موارد الاستفادة من الحيوانات الأليفة، فسنرى أنّ قسمًا منها لا يستفاد إلا من لحومها، والقسم الآخر يستفاد من ألبانها على الأغلب، وقسم لا يستفاد منه إلا في الركوب، وقسم

قد تخصص في حمل ونقل الأثقال، ولكنّ الإبل تقدم كلّ هذه الخدمات: اللحم، اللبن، الركوب والحمل)

۲- قدرة حمل وتحمل الإبل أكثر بكثير من بقية الحيوانات الأهلية، حتى أنّها لتبرك على الأرض فتوضع الأثقال عليها ثمّ تنهض بها، وهذا ما لا تستطيع فعله بقية الحيوانات الأهلية.

۳- تتحمل العطش لأيام متتالية (بين السبعة إلى عشرة أيام)، وقابليتها على تحمل الجوع مذهلة.

۴- يطلق عليها اسم (سفينة الصحراء)، لما لها من قابلية فائقة على طي مسافات طويلة في اليوم الواحد، رغم الظروف الصحراوية الصعبة، فلا يعرقل حركتها صعوبة الأرض أو كثرة المنخفضات الرملية، وهذا ما لا نجده في أي حيوان آخر وبهذه المواصفات.

۵- مع أنّها تتغذى على أي شوك وأي نبات، فهي تشبع بالقليل أيضاً.

۶- لعينها وأذنها وأنفها قدرة كبيرة على مقاومة الظروف الجوية الصعبة في الصحراء، وحتى العواصف الرملية لا تقف حائلاً أمام مسيرها.

۷- والإبل مطيعة وسهلة الإنقياد، لدرجة أنّ بإمكان طفل صغير أن يأخذ بزمام مجموعة كبيرة من الإبل وتتحرك معه حيث يريد.

والخلاصة: إنّ ما يتمتع به هذا الحيوان من خصائص تدفع الإنسان لأن يلتفت إلى قدرة الخالق سبحانه وتعالى.

وها هو القرآن ينادى بكلّ وضوح: يا أيّها الضالون في وادي الغفلة ألا تتفكرون في كيفية خلق الإبل، لتعرفوا الحق وتخرجوا من ضلالكم؟! من ضلالكم؟!!

تأثير اللّغة الفارسيّة على اللّغة العربيّة

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿ الرَّحْمَنُ * علم القرآن * خلق الإنسان * علمه البيان ﴾ الرَّحْمَنُ: ١ تا ٤

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتی را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندق

المُفْرَدَاتُ الفارسيّة دَخَلتِ اللّغة العربيّة مُنذُ العَصْرِ- الجاهليّ، فَقد نَقَلتْ إلى العربيّة ألفاظُ فارسيّة كثيرةٌ بسببِ التّجَارَةِ وَ دُخولِ الإيرانيينَ في العِراقِ وَ اليَمَن، معرف بالعلميّة

واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل (ترجمه) شد.

وَ كَانَتْ تِلْكَ المُفْرَدَاتُ تَرْتَبُ بِبَعْضِ البُضَائِعِ الّتي ما كَانَتْ عِنْدَ العَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّياجِ.

و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت؛ مانند مشک و ابریشم (و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود)

وَ اشْتَدَّ التّغَلُّبُ مِنَ الفارسيّة إلى العربيّة بَعْدَ انضمامِ إيرانِ إلى الدّولةِ الإسلاميّة.

و این انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

معرف بالعلميّة

وَ في العَصْرِ العَبّاسيِّ اُزْدَادَ نَفوذُ اللّغةِ الفارسيّة حينَ شارَكَ الإيرانيونَ في قيامِ الدّولةِ العَبّاسيّةِ عَلَى يَدِ امثالِ أَبِي مُسْلِمِ الخُرّاسانيِّ وَ آلِ بَرْمَكٍ معرف بالعلميّة

در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

معرف بالعلميّة

معرف بالعلميّة

وَ كانَ لِابْنِ المُفَضَّلِ دَوْرٌ عَظِيمٌ في هَذَا التّأثيرِ، فَقد نَقَلَ عَدَدًا مِنَ الكُتُبِ الفارسيّةِ إلى العربيّة، مِثْلُ كَليلَةِ وَ دمنَةِ.

و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتابهای فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی ترجمه کرد.

^{٤٩} اِرْتَبَطَ: ارتباط داشت، (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرْتَبِطْ / مصدر: اِرْتَبِطْ)

معرف بالعلمیة

معرف بالعلمیة

وَلِفِرُوزْآبَادِيٍّ مُعْجَمٍ مَشْهُورٍ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی‌گیرد. (شامل می‌شود)

معرف بالعلمیة

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونُجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَمُ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».

و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار کرده‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَمُ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (=لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًا لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرجان، چادرشَب ← شَرَشَف و ...

اما کلمه‌های فارسی که در زبان عربی وارد شد پس صداها و وزن‌هایش دگرگون شد و عرب‌ها آن را -آن کلمات را- بر اساس زبان خود بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کرده‌اند؛ مانند: پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرجان، چادرشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اسْتَقْفُوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارِسِيَّةِ.^۱ و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يكنزون» در آیه -{ و طلا و نقره انباشته می‌کنند...}- از کلمه «گنج» فارسی.

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بَدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛

ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) بیابیم؛

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تاثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

الفارسیة



^۱ لغت‌نامه، قاموس / فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

^۲ سوره توبه: ۴، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است،

ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 @arabi_eyvazi

برگرد الْمَعْجَم

مُفْرَدَات : واژگان مِسْك : مشک نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع : يَنْطِقُ) نَقَلَ : منتقل کرد، ترجمه کرد (مضارع : يَنْقُلُ) وَفَقَّاهُ : بر اساس يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی : ضَمَّ)	تَغَيَّرَ : دگرگون شد (مضارع : يَتَغَيَّرُ) دَخِيل : وارد شده دِيَاخ : ابریشم شَارَكَ : شرکت کرد (مضارع : يُشَارِكُ) مُعَرَّبٌ : عربی شده	إِزْدَادٌ : افزایش یافت (مضارع : يَزْدَادُ) اِشْتَدَّ : شدت گرفت (مضارع : يَشْتَدُّ) اِشْتَقَّ : برگرفت (مضارع : يَشْتَقُّ) انْضَمَّ : پیوستن (انْضَمَّ، يَنْضَمُّ) بَيْنَ : آشکار کرد (مضارع : يَبِينُ)	بر وزن «إِفْتَعَلَ» فعل ماضٍ من باب «إِفْتَعَلَ» بزیاده حرفین مصدر من باب «انْفَعَالَ» فعل ماضٍ من باب «تَفَعَّلَ» بزیاده حرف واحد
--	---	--	---

برگرد حول النص

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- لِمَاذَا ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بَعْدَ ظَهْوَرِ الْإِسْلَامِ؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟
كَمْ ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّيْنِيِّ.
واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲- بَعْدَ أَيِّ حَادِثٍ تَارِيخِيٍّ اِشْتَدَّ نَقْلُ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟
بعد از کدام واقعه تاریخی انتقال کلمات فارسی به عربی شدت گرفت؟
كَمْ اِشْتَدَّ النُّقْلُ مِنَ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيرَانَ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.
انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

۳- مَنْ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
كَمْ الدُّكْتُورُ اَلْتُونَجِيُّ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۴- مَتَى دَخَلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
كَمْ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۵- بِأَيِّ سَبَبٍ نُقِلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟
به چه علتی واژگان فارسی به عربی منتقل شده است؟
كَمْ نُقِلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ.
واژگان فارسی به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل شد.

۶- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
 چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟
 كَمْ تَبَادُلَ الْمَفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.
 تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

هـ اِعْمُوا هـ بَرگرد

الْمَعْرِفَةُ وَ النَّكْرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، ناشناخته است. مهم ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جاءَ مُدْرِسٌ :معلمی آمد .
 جاءَ الْمُدْرِسُ :معلم آمد.
 وَجَدْتُ قَلَمًا . قلمی را یافتم .
 وَجَدْتُ الْقَلَمَ . قلم را یافتم.

■ معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال :

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا . كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا.

اسب‌هایی را دیدم. آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند.

کلمهٔ أَفْرَاسًا «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم «نکره» معمولاً تنوین (ـَ، ـِ، ـُ) دارد؛ مثال: رَجُلًا، رَجُلٍ و رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید: مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد.
 معادل عربی هر سه جملهٔ بالا می‌شود: جاءَ رَجُلٌ.

■ اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلَم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

اسم عَلَم، مانند: عَبَّاسٌ، كَاطِمٌ و حُسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

خراسانی: نکره - الخراسانی: معرفه به ال - الخراسان: معرفه علم

■ سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:

الْعِلْمُ كَنْزٌ . دانش گنج است. قَرَيْقُنًا فَائِزٌ . تیم ما برنده است.

در دو مثال بالا کَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

خبر از نوع اسم غیر موصوفه، معدودها، موصوف یاصفت -یکی از این دو- قیدهای حالت، بعضی از موارد مثل: جدا، جیداً، أيضاً و ...، هنگام ترجمه «ی» نکره نمی‌گیرند.

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 @arabi_eyvazi

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

۱- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾
النور: ۳۵

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مَثَلِ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲- ﴿أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ ...﴾ المزمّل: ۱۶ و ۱۵
رسولی نزد فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

۳- ﴿عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَائِدٍ﴾
مبتدا الجملة بعد النكرة خبر رسول الله ﷺ
دانشمندی که از علم او بهره برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت کننده است.

إِعْلَمُوا

تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

ادوات ناصبه + مضارع منصوب

حروف «أَنْ، كَه» و «كَيْ، لِي، حَتَّى» تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل‌هایی که دارای این حروف اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید	لِي تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می‌دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُ: می‌روند	كِي يَذْهَبَ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می‌یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْأَيْتِينَ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱- ﴿وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ البقرة: ۲۱۶

^{۵۲} الْمَشْكَاةُ: چراغدان

^{۵۳} الدُّرِّيُّ: درخشان

^{۵۴} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف ناصبه نام دارند)، نشانه‌ی انتهای

فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ وَ نَفْعَلُ» را تغییر می‌دهند. ﴿... يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و... نَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلَيْنِ» حذف می‌کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است.
 ۲- ﴿ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ ... ﴾ البقرة: ۲۵۴^۷
 از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی ...

۳- مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أعلام الدين: ۳۰۳)

یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند. (یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن [مطلب] پاسخ می‌دهد و پیش از آن که [مقصود گوینده را] بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.)

که آثم‌ارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

۱- الْمِسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنَ نَوْعٍ مِنَ الْغِزْلَانِ. ✓
الجملة بعد النكرة

مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

۲- الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ فُماشٍ تُوضَعُ عَلَى السَّرِيرِ. ✓
الجملة بعد النكرة

ملافه، تکه پارچه‌ای است که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ✗
 عرب‌ها کلمات وارد شده را مطابق اصلش به زبان می‌آورند.

۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِائَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ✓
 صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی در زبان عربی وجود دارد.

۵- أَلْفُ الدُّكْتُورِ التُّونَجِيِّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ✗
الجملة بعد النكرة
 دکتر التونجی کتابی نگاشت که کلمات ترکی عربی شده را در زبان عربی در برمی‌گرفت.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

۱- تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا تَشْتَهِي السُّفُنُ. → هر چه پیش آید خوش آید.

۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. → کم گوی و گزیده گوی چون دُر.

۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. → گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. → نمک خورد و نمکدان شکست.

۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. → از دل برود هر آنکه از دیده رود.

۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. → برد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن درد ناخدای

^{۵۵} و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (ترجمه فولادوند)

^{۵۶} رَزَقَ: روزی داد

^{۵۷} خُلَّةٌ: دوستی

^{۵۸} مُعَارَضَةٌ: مخالفت

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید



@arabi_eyvazi

- ۱- تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا تَشْتَهِي السُّفُنُ.
 باده‌ها به آنچه (سمتی) کشتی‌ها تمایل ندارند، جریان دارند(می‌وزند)
 کج برد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن دَرَد ناخدای
- ۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ
 کسی که دور از چشم هست، از دل دور است.
 کج از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- ۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
 خرما خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
 کج نمک خورد و نمکدان شکست.
- ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ .
 بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.
 کج کم گوی و گزیده گوی چون دَر.
- ۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.
 صبر کلید گشایش است.
 کج گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- ۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ .
 خیر و خوبی در آن چیز است که اتفاق افتد.
 کج هر چه پیش آید خوش آید.

التَّامِرِينَ الثَّلَاثُ: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
 این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



لِمَنْ هَذَا التَّمثالُ؟ لِسَيِّبُوِيَه.
 این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أَشَاهِدُ جِسْرًا.
 بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



بِمَ يَذْهَبُ الطَّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ.
 دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلَ فِي الشِّتَاءِ؟ بَارِدٌ.
 هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أَشَاهِدُ وَجْهًا.
 آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره‌ای را می‌بینم.

^۹ فعل بعد از موصول «مَنْ و ما» به صورت مضارع التزامی معنا می‌شود. «خیر» در این عبارت اسم تفضیل است.
^{۱۰} «الخیر» در این عبارت «مصدر» است. بطور کلی بدانید هرگاه «خیر و شر» با «ال» همراه باشند، اسم تفضیل نیستند.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ:

أ. عَيْنُ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

- | | | | |
|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|----------------------|
| <input type="checkbox"/> | صدای عجیب را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | صدای عجیبی را شنیدم. |
| <input checked="" type="checkbox"/> | به روستا رسیدم. | <input type="checkbox"/> | به روستایی رسیدم. |
| <input type="checkbox"/> | نگاه به گذشته | <input checked="" type="checkbox"/> | نگاهی به گذشته |
| <input checked="" type="checkbox"/> | بندگلنِ درستکار | <input type="checkbox"/> | بندگانی درستکار |
| <input type="checkbox"/> | دستبندی کهنه | <input checked="" type="checkbox"/> | دستبندِ کهنه |
| <input checked="" type="checkbox"/> | تاریخ زرین | <input type="checkbox"/> | تاریخی زرین |

ب. تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكْرَةَ فِي مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.



معرف بال معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية

سَجَلَتْ مُنْظَمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَأُقْبَةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ

سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد. قابوس: معرفه / التُّرَاثِ: معرفه



معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية نكرة معرف بالعلمية معرف بالعلمية

عِمَارَةٌ خَسْرُو آبَادٍ فِي سَنَنْدِجٍ تَجْدِبُ سِيَّاحًا مِنْ مَدِينِ إِيرَانَ. حَدِيقَةُ شَاهَزَادِهِ قُرْبَ كِرْمَانَ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.

عمارت خسروآباد در سنندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی

در بیابان است. سنندج، کرمان: معرفه / سیاحاً: نکره / جَنَّةٌ: نکره



معرف بالعلمية معرف بالعلمية

مَعْبَدٌ كَرْدَكَلَا فِي مَحَافِظَةِ مَازَنْدَرَانَ، أَحَدُ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ.^٦

تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.

کُردکلا، مَازَنْدَرَانَ: معرفه

^٦ أُشِيرَ إِلَيْهِ: به آن اشاره شده است.

^{٦٢} قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

^{٦٣} تکیه کردکلا، از آثار ملی ایران در شمال شهرستان جویبار

التمرین الخامس: عین الکلمة الصحيحة حسب الفعل الماضي.

الفعل الماضي	الفعل المضارع	فعل الأمر	المصدر	اسم الفاعل
وافق ← من باب مفاعلة	<input checked="" type="checkbox"/> يوافق <input checked="" type="checkbox"/> يوافق	<input checked="" type="checkbox"/> وافق	التوفيق	<input checked="" type="checkbox"/> الموافق
	<input type="checkbox"/> يوفق	وفق	<input checked="" type="checkbox"/> الموافقة	الموفق
تقرب ← من باب تفعّل	<input checked="" type="checkbox"/> يتقرب <input checked="" type="checkbox"/> يتقرب	<input checked="" type="checkbox"/> تقرب	التقريب	<input checked="" type="checkbox"/> المتقرب
	<input checked="" type="checkbox"/> يتقرب	تقرب	<input checked="" type="checkbox"/> التقرب	المقرب
تعارف ← من باب تفاعل	<input checked="" type="checkbox"/> يتعارف <input checked="" type="checkbox"/> يتعارف	<input checked="" type="checkbox"/> تعارف	المعارفة	<input checked="" type="checkbox"/> المتعارف
	<input checked="" type="checkbox"/> يتعارف	إعرف	<input checked="" type="checkbox"/> التعارف	المعرف
اشتغل ← من باب افتعال	<input checked="" type="checkbox"/> يشتغل <input checked="" type="checkbox"/> يشتغل	<input checked="" type="checkbox"/> اشتغل	الانشغال	<input checked="" type="checkbox"/> المشتغل
	<input checked="" type="checkbox"/> يشتغل	اشغل	<input checked="" type="checkbox"/> الانشغال	المشغل
انفتح ← من باب انفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يفتح <input checked="" type="checkbox"/> يفتح	<input checked="" type="checkbox"/> انفتح	الانفتاح	<input checked="" type="checkbox"/> المنفتح
	<input checked="" type="checkbox"/> يفتح	تفتح	<input checked="" type="checkbox"/> الانفتاح	المنفتح
استرجع ← من باب استفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يسترجع <input checked="" type="checkbox"/> يسترجع	<input checked="" type="checkbox"/> استرجع	الاسترجاع	<input checked="" type="checkbox"/> المسترجع
	<input checked="" type="checkbox"/> يسترجع	راجع	<input checked="" type="checkbox"/> الاسترجاع	المرجع
نزل ← من باب تفعيل	<input checked="" type="checkbox"/> ينزل <input checked="" type="checkbox"/> ينزل	<input checked="" type="checkbox"/> انزل	النزول	<input checked="" type="checkbox"/> المنزل
	<input checked="" type="checkbox"/> ينزل	نزل	<input checked="" type="checkbox"/> التنزيل	النازل
أكرم ← من باب إفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يكرم <input checked="" type="checkbox"/> يكرم	<input checked="" type="checkbox"/> أكرم	الإكرام	<input checked="" type="checkbox"/> الأكرم
	<input checked="" type="checkbox"/> يكرم	كرم	التكريم	المكرم

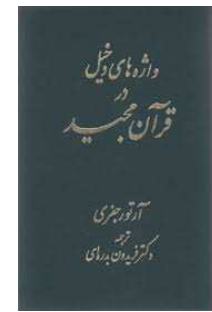
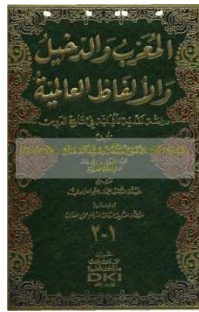
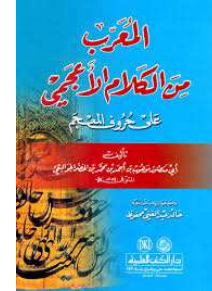
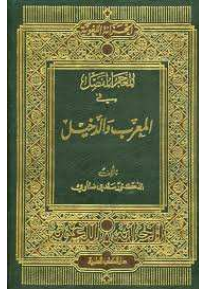
التمرین السادس: ترجم الآيات، ثم عین المطلوب منك.

- ۱- ﴿... فَأَصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ...﴾ الأعراف: ۸۷ ﴿فِعْلُ الْأَمْرِ﴾
صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. ← اصبروا
- ۲- ﴿... يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ...﴾ الفتح: ۱۵ ﴿الْمُضَافَ إِلَيْهِ﴾
می خواهند کلام خداوند را عوض کنند. ← الله
- ۳- ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...﴾ الأحزاب: ۴۳ ﴿الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ﴾
او کسی است که خود و فرشتگانش بر شما درود می فرستند تا شما را از تاریکی ها به روشنی بیرون آرد ←
عَلَيْكُمْ، مِنَ الظُّلُمَاتِ، إِلَى النُّورِ
اسم موصول
- ۴- ﴿... لَكَيْلًا تَحَرَّزُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ ...﴾ آل عمران: ۱۵۳ ﴿الْفِعْلُ الْمَاضِي﴾
تا بر آنچه که دست داده اید، اندوهگین نشوید. ← فات
- ۵- ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...﴾ آل عمران: ۹۲ ﴿الْفِعْلُ الْمَضَارِعُ﴾
به نیکی دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. ← لَنْ تَنَالُوا/ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا/ تُحِبُّونَ

يُصَلِّي: درود می فرستد لَكَيْلًا: لگی+لا(لای نفی) فات: از دست رفت لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

📖 البَحْثُ الْعِلْمِيُّ 📖 برگرد

اَكْتُبُ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.



واژگان دخیل

طازج: تازگ (تازه)	توت: توت (فِرصاد)	أسوار: سوار
طست: تشت	توتياء: توتيا	أسوار: دستوار (دستبند)
فالودج: پالودگ (فالوده)	جاموس: گاومیش	بادزهر: پادزهر
قصة: کاسه	جزية: گزیت	بخت: بخت
كعك: کاک (کیک)	رستاق: رُستاق (روستا)	برقع: پرده
لعل: لال	زنجبیل: زنجبیل	بنفسج: بنفشگ
مارستان: بیمارستان	سرادق: سراپرده	بيدق: پیادگ (پیاده)
مهرجان: مهرگان (جشنواره)	سگنجبین: سرکه انگبین	پسته: فستق
نرجس: نرگس	سندس: سندس	تاج: تاج
نسرین: نسرین	سوسن: سوسن	تبا+شیر: تبا+شیر (مثل الحليب)
نفت: نفت	صولجان: چوگان	در عربی طباشیر گویند.

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید



@arabi_eyvazi

فَلَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْهِ حَتَّىٰ أَسْرَعَ إِلَيْهِ أَحَدُ النَّاسِ وَ أَنْقَذَهُ، فَقَالَ الشَّابُّ لِأَصْدِقَائِهِ: شَاهَدْتُ نَتِيجَةَ عَمَلِي، فَكُذِّبِي كَادَ يَقْتُلْنِي، فَلَنْ أَكْذِبَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا، وَ مَا عَادَ هَذَا الشَّابُّ إِلَى الْكُذْبِ مَرَّةً أُخْرَى.

پس به او توجه نکردند، تا اینکه یکی از مردم به سوی او شتافت و وی را نجات داد، آن جوان به دوستانش گفت: نتیجه کارم را دیدم، دروغ گفتنم نزدیک بود مرا بکشد، پس از امروز هرگز دروغ نخواهم گفت؛ و این جوان بار دیگر به دروغ گفتن بازنگشت.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ التَّوْبَةِ: ۱۱۹
خداى بلندمرتبه گفته است: اى كسانى كه ايمان آورده ايد از خدا پروا كنيد و همراه با راستگويان باشيد.

الْصَّادِقُ مَعَ اللَّهِ يَتَجَلَّى بِإِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ لَهُ؛ وَ الصَّادِقُ مَعَ النَّاسِ هُوَ أَنْ لَا تُكَذِّبَ عَلَى الْآخِرِينَ.
راستگویی با خدا در اخلاص اعمال برای او تجلی می‌یابد؛ و راستگویی با مردم این است که به دیگران دروغ نگوئیم.

فعل جمله وصفیه نیست
وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كَبُرَتْ خِيَانَةٌ أَنْ تُحَدِّثَ أَحَاكَ حَدِيثًا، هُوَ لَكَ مُصَدِّقٌ، وَ أَنْتَ لَهُ كَاذِبٌ.» و پیامبر(ص) فرموده است: خیانت بزرگی است که به برادرت سخنی بگویی، او سخنت را باور کند، در حالی که تو به او دروغ می‌گویی. (او سخنت را باور کرده، در حالی که تو به او دروغ گفته‌ای).

فعل ماضی منفی
وَ قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ.»
و امام علی (ع) فرموده است: «کسی چیزی را پنهان نکرد، مگر اینکه در لغزش‌های زبان و همه جای چهره‌اش آشکار شود.»

إِذَنْ لَا يَسْتَطِيعُ الْكَذَّابُ أَنْ يُخْفِيَ كِذْبَهُ أَوْ يُنْكِرَهُ.
بنابراین، [شخص بسیار] دروغگو نمی‌تواند دروغش را پنهان نماید یا آن را انکار کند.

ما أَجْمَلَ كَلَامَ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ.»
سخن پیامبر (ص) چه زیباست! «به بسیاری نماز و روزه و بسیاری حج و کار نیک و بانگ شبانه آنها نگاه نکنید؛ بلکه به راستگویی و امانتداری نگاه کنید.»

برگرد

أَخَذَ: شروع کرد، «أَخَذَ يُنَادِي: شروع کرد به صدا زدن»	(مضارع: يُنْكِرُ)	طَنَطَنَةٌ: بانگ (بانگ آرام نیایش)
شروع کرد به صدا زدن	تَخَلَّصَ: رها شد (مضارع: يَتَخَلَّصُ)	عَادَ: بازگشت (مضارع: يَعُودُ) = رَجَعَ
اِسْتَطَاعَ: توانست (مضارع: يَسْتَطِيعُ)	تَظَاهَرَ بِ: به ... واثمود کرد	فَلْتَةُ اللِّسَانِ: لغزش زبان از
أَسْرَعَ: شتافت (مضارع: يُسْرِعُ) = عَجَلَ	(مضارع: يَتَظَاهَرُ)	نیندیشیدن «جمع: فَلَاتَاتُ»
أَصْلَحَ: درست گرداند	حَدَّثَ: سخن گفت (مضارع: يُحَدِّثُ) = كَلَّمَ، تَكَلَّمَ	كَادَ يَغْرُقُ: نزدیک بود غرق بشود
(مضارع: يُصْلِحُ) ≠ أَفْسَدَ	حَكَى: حکایت کرد (مضارع: يَحْكِي)	كَبُرَ: بزرگ شد (مضارع: يَكْبُرُ)
أَضْمَرَ: پنهان کرد (مضارع: يُضْمِرُ)	سَبَّحَ: شنا کرد (مضارع: يَسْبِحُ)	«كَبُرَتْ خِيَانَةٌ: خیانت بزرگی است!» كَبُرَ ≠ صَغُرَ
= أَخْفَى ≠ أَظْهَرَ	صَاحِبَ: دوست «جمع: أَصْحَابُ»	كَرَّرَ: تکرار کرد (مضارع: يَكْرُرُ)
الْتِمَامَ: پایبندی (الْتِمَامُ، يَلْتَمِزُ)	= صَدِيقٌ ≠ عَدُوٌّ	كَلَّمَا: هرگاه
الْتَمَتَ: توجه کرد (مضارع: يَلْتَمِتُ)	صَفْحَةٌ: یک روی چیزی	نَجَدَةٌ: کمک = مُسَاعَدَةٌ، نَصْرٌ
«لَمْ يَلْتَفِتُوا: توجه نکردند»	«صَفَحَاتُ الْوَجْهِ: همه جای چهره»	
أَنْكَرَ: دروغ دانست، انکار کرد		



حول النص برگرد

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- حاول الرجل الكثير المعاصي أن يصلح نفسه، فلم يستطع في البداية. صحيح
مرد بسیار گناهکار تلاش کرد که خودش را اصلاح کند، ولی در ابتدا نتوانست.

۲- طلب الرجل الفاضل من الرجل الكثير المعاصي أن يلتزم بكل الحسنة. خطأ
مرد دانشمند از مرد بسیار گناهکار خواست که به همه نیکی‌ها پایبند باشد.

۳- امتنع الرجل الكثير المعاصي عن الذنوب لوفائه بالعهد. صحيح
مرد بسیار گناهکار به خاطر وفای به عهدش از گناهان خودداری کرد.

۴- كاد الشاب الكذاب يغرق عندما كذب للمرة الثالثة. خطأ
جوان بسیار دروغگو نزدیک بود غرق شود وقتی که برای بار دوم دروغ گفت.

۵- يظهر الكذب في فلتات اللسان و صفحات الوجه. صحيح
دروغ در لغزش‌های زبان و همه جای چهره آشکار می‌شود.

إعلموا برگرد

الجملة بعد النكرة

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که آن اسم نکره را توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

الجملة بعد النكرة

شاهدنا سنجاباً يفيز من شجرة إلى شجرة.

سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرد.

الجملة بعد النكرة

إرضاء الناس غاية لا تدرك.

راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

الجملة بعد النكرة

رأيت وكداً يمشي بسرعة.

پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت (رأيت وكداً يمشي بسرعة) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وكداً»، فعل مضارع آمده است که درباره «وكداً» توضیح می‌دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می‌آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

أَمَّا إِنْ فَعَلَ أَوَّلَ مَضَارِعَ بَاشَدَ، تَرْجَمَةُ فَعْلٍ دَوْمٍ چَگونَه خَواهد بود؟ بَه مِثَال دَقَّتْ کَنید.

أَفْتَشِي عَنْ مَعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.

دنبال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می کند)

أَشَاهِدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.

دانش آموزی را می بینم که تمرین های درس را در کلاس می نویسد.

مضارع + اسم نکره + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.

إِسْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلُ.

امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نکره + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

نکات جمله وصفیه

الجمله بعد النكرة = الجملة التي تصف اسم النكرة (جمله وصفیه)

- در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می کند (یا توضیح می دهد)
 - در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.
 - اصولاً هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم. (قطع کننده ممنوع)
 - اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: ف، وَ، ثُمَّ، حَتَّى، أَنْ، إِنَّ، أَنْ، لَكِنْ، حَتَّى] یا کلمات [حینما، عندما، متى] شروع شود، نمی تواند جمله وصفیه باشد.
 - ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله بیفتد.
- وَلِلْفَيْرُوزِ أَبَادِيٍّ مَعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مَفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
- و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می شود)

- جمله وصفیه می تواند یک جمله اسمیه باشد.
- شاهدت رجلاً قلبه طاهرٌ. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.

- هر جمله ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:
- مثال: مَنْ يَرْحَمُ مَوْمِنًا يَرْحَمُهُ اللَّهُ : هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می کند.
- یرحم جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.

- جمله وصفیه هم صفت محسوب می شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت ها را پیدا کنیم، باید جمله های وصفیه را نیز بشماریم.

که اِخْتَبَرْتَنَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ^{۳۷} وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{۳۸} وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَابِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می برم از نفسی که سیر نمی شود (نشود) و از قلبی که فروتنی نمی کند (نکند) و علمی که سود نمی رساند (نرساند) و نمازی که بالا برده نمی شود (نشود) و دعایی که شنیده نمی شود (نشود).
 أَعُوذُ: فعل مضارع / لَا تَشْبَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَخْشَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع منفی / لَا تَرْفَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول / لَا يُسْمَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول

ب: مَبِيزِ الْأَفْعَالِ الْمُتَعَدِّيَةِ مِنْ: يَهْدِي / كَفَرُوا / قَرَأْتُ / جَلَسْنَا

فعل های متعدی: يَهْدِي: هدایت می کند / قَرَأْتُ: خواندیم
 فعل های لازم: كَفَرُوا: کافر شدند / جَلَسْنَا: نشستیم

در گروه های دو نفره شبیه گفت و گوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز بگیرد

(شراء شريخة الهاتف الجوال)

خرید سیم کارت تلفن همراه

فعل امر + نون وقایه + مفعول

مَوْظَفُ الْإِتِّصَالَاتِ (کارمند مخابرات)	الزَّائِرَةُ (زائر)
تَفَضَّلِي، وَ هَلْ تُرِيدِينَ بِطَاقَةَ الشَّحْنِ ؟ بفرما، و آیا کارت شارژ می خواهی؟	رَجَاءً، أَعْطِنِي شَرِيحَةَ الْجَوَالِ. لطفاً، سیم کارت تلفن همراه به من بده.
تَسْتَطِيعِينَ أَنْ تَشْحَنِي رَصِيدَ جَوَالِكِ عَبْرَ الْإِنْتَرِنْتِ. می توانی اعتبار پولی تلفن همراهت را از طریق اینترنت شارژ کنی.	نَعَمْ؛ مِنْ فَضْلِكَ أَعْطِنِي بِطَاقَةَ مَبْلَغِ خَمْسَةِ وَ عَشْرِينَ رِيَالًا. بله، لطفاً یک کارت به مبلغ ۲۵ ریال به من بده.
الزَّائِرَةُ تُرِيدُ أَنْ تَتَّصَلَ لَكِنْ لَا يَعْمَلُ الشَّحْنُ، فَتَذَهَبُ عِنْدَ مَوْظَفِ الْإِتِّصَالَاتِ وَ تَقُولُ لَهُ: زائر می خواهد تماس بگیرد ولی شارژ کار نمی کند، پس نزد کارمند مخابرات می رود و به او می گوید:	
أَعْطِنِي الْبِطَاقَةَ مِنْ فَضْلِكَ. سامحيني؟ أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ؟ ^۱ أُبَدِّلُ لَكَ الْبِطَاقَةَ. لطفاً کارت را به من بده. مرا ببخش؛ حق با شماست؛ کارت را برایت عوض می کنم.	عَفْوًا، فِي بِطَاقَةِ الشَّحْنِ إِشْكَالًا. ببخشید، در کارت شارژ اشکالی وجود دارد.

- ۱- الشَّرِيحَةُ: سیم کارت ۲- الشَّحْنُ: شارژ کردن ۳- أَنْ تَشْحَنِي: که شارژ کنی (سه حرف اصلی «ش ح ن» / نونه اصلیه)
 ۴- الرِّصِيدُ: اعتبار مالی، شارژ ۵- سَامِحِينِي: مرا ببخش ۶- أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ: حق با شماست

^{۳۷} لَا تَشْبَعُ: سیر نمی شود

^{۳۸} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی کند

^{۳۹} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی شود (بالا نمی رود)

^{۴۰} مَبْلَغُ: مصدر میمی (برای آگاهی دبیر)

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱- ما كَانَ يَعْرِفُ السَّبَاحَةَ^۷، فَصَرَخَ النَّجْدَةَ، النَّجْدَةَ: که کادَ يَعْرِقُ: نزدیک بود غرق بشود شنا کردن نمی دانست، پس فریاد زد: کمک، کمک.

۲- أَخْفَى شَيْئًا، وَ جَعَلَهُ بَعِيدًا عَنِ الْأَنْظَارِ: که أَضْمَرَ: پنهان کرد چیزی را مخفی کرد و آن را از دیدگان دور کرد.

۳- حَسِبَهُ كَذِبًا، وَ مَا قَبْلَهُ: که أَنْكَرَ: انکار کرد آن را دروغ پنداشت و نپذیرفت.

۴- عَمِلَ عَمَلًا عَدَّةَ مَرَاتٍ: که كَرَّرَ: تکرار کرد کاری را چند بار انجام داد.

۵- أَصْبَحَ كَبِيرًا: که كَبُرَ: بزرگ شد بزرگ شد.

وزن أفعال + اسم مجرور ← افعال: اسم تفضیل است.
وزن أفعال + اسم دارای ـَ أَّ یَن / ـُـ انِ وَنَ ← افعال: فعل است.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- الْعِلْمُ نُورٌ وَ ضِيَاءٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)
الجملة بعد النكرة

علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های اولیایش (دوستانش) می‌اندازد.
المُبْتَدَأُ: الْعِلْمُ - ضِيَاءٌ / الْفَاعِلُ: اللَّهُ

۲- لَا تَغْتَرَّوْا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِعْلُ الْأَمْرِ، وَ فِعْلُ النَّهْيِ)
حرف زائد برای تاکید نفی فعل امر

نه با نمازشان فریب بخورید و نه با روزه‌یشان (فریب نماز و روزه آنها را نخورید) ... ولی آنها را هنگام راستگویی و امانت‌داری بیازمایید. فِعْلُ الْأَمْرِ: اخْتَبِرُوا / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَغْتَرَّوْا

۳- لَا تَسْتَشِرْ الْكُذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعُدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۷ (إِسْمُ الْمُبَالَغَةِ)
فعل نهی

با فرد بسیار دروغگو (دروغگو) مشورت نکن زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. إِسْمُ الْمُبَالَغَةِ: الْكُذَّابُ

يُقَرَّبُ ≠ يَبْعُدُ
الْبَعِيدُ ≠ الْقَرِيبُ
الصَّادِقُ ≠ الْكَاذِبُ

^{۷۰} السَّبَاحَةُ: شنا کردن

^{۷۱} لَا تَغْتَرَّوْا: فریب نخورید

^{۷۲} لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن

^{۷۳} يُقَرَّبُ: نزدیک می‌سازد

^{۷۴} يَبْعُدُ: دور می‌سازد

اسم موصول: آنچه
فعل مضارع در نقش مفعول فعل مضارع منفی

۴- يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِحْتِيَالِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفَاعِلُ) ^۷
فرد راستگو با راستگویی خود به چیزی می‌رسد که فرد دروغگو با فریبکاری اش به آن نمی‌رسد.
الْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ

فعل نهی اسم موصول: آنچه فعل ماضی
۵- لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِعْلُ النَّهْيِ)
هر آنچه را شنیده‌ای، با مردم در میان نگذار (بازگو نکن). فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تُحَدِّثِ

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | | | | | |
|-------------------------------------|-----------------------|-------------------------------------|-------------------------|--------------------------|---|-------------------------------------|--------------------------|
| <input type="checkbox"/> | الْفُنُونُ (هنرها) | <input checked="" type="checkbox"/> | الْحَدَّ (گونه) | <input type="checkbox"/> | الْفَمُّ (دهان) | <input type="checkbox"/> | اللِّسَانُ (زبان) |
| <input type="checkbox"/> | الْقَشْرُ (پوست) | <input type="checkbox"/> | الْلُبُّ (مغز) | <input type="checkbox"/> | النَّوَى (هسته) | <input checked="" type="checkbox"/> | الْغَازُ (گاز) |
| <input type="checkbox"/> | التَّلْعَبُ (روباه) | <input type="checkbox"/> | الْكَلْبُ (سگ) | <input type="checkbox"/> | الْمَرْحُ (شادمانه و با ناز و خودپسندی) | <input checked="" type="checkbox"/> | الْحِمَارُ (خر) |
| <input type="checkbox"/> | الْيَمِينُ (راست) | <input checked="" type="checkbox"/> | الطَّنَانُ (مرغ مگس) | <input type="checkbox"/> | الْشَّمَالُ (چپ) | <input type="checkbox"/> | الْأَمَامُ (روبه‌رو) |
| <input checked="" type="checkbox"/> | الصَّلَاةُ (نماز) | <input type="checkbox"/> | الشَّرِيحَةُ (سیم‌کارت) | <input type="checkbox"/> | الرَّصِيدُ (شارژ) | <input type="checkbox"/> | الْجَوَّالُ (تلفن همراه) |
| <input type="checkbox"/> | الْأَحِبَّةُ (دوستان) | <input type="checkbox"/> | الْأَصْدِقَاءُ (دوستان) | <input type="checkbox"/> | الْأَصْحَابُ (دوستان) | <input type="checkbox"/> | الْإِضَاعَةُ (تباه کردن) |

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: أ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

الجملة بعد النكرة
۱- سَافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صَوْرَتَهَا أَيَّامَ صَغْرِي.
به روستایی مسافرت کردم که عکسش را در ایام کودکی دیده بودم.
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولُ: صَوْرَةٌ
(الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ وَ الْمَفْعُولُ)

الجملة بعد النكرة
۲- عَصَفَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ خَرَبَتْ بَيْتًا جَنَبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ.
بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را در کنار ساحل دریا ویران کرد.
الْصَّفَةُ: شَدِيدَةٌ / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: شَاطِئِ

الجملة بعد النكرة
۳- وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ.
برنامه‌ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کند.
الْمَفْعُولُ: بَرْنَامَجًا / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ
(الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

الجملة بعد النكرة
۴- الْكِتَابُ صَدِيقٌ يَنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ.
کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
الْمُبْتَدَأُ: الْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ
(الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

^{۷۰} احتیال: فریبکاری

^{۷۱} برنامج: برنامه

الجملة بعد النكرة

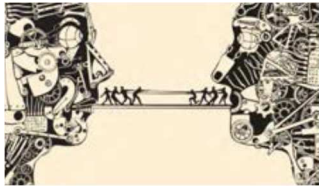
۵- يُعْجِبُنِي عَيْدٌ يَفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ. أَلْجَمْعُ الْمَكْسَرِ، وَ نُونُ الْوَقَايَةِ

از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.
 أَلْجَمْعُ الْمَكْسَرِ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ي
 [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ي (ضمیر در نقش مفعول)]

ب: عَيْنُ الْفِعْلِ الْمُتَعَدِّي مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمْلِ السَّابِقَةِ:
 سَافَرْتُ / شَاهَدْتُ / عَصَفْتُ / حَرَبْتُ

فعل متعدی: شاهدتُ: (دیدم) / حَرَبْتُ: (ویران کردم)
 فعل لازم: سَافَرْتُ: (مسافرت کردم) / عَصَفْتُ: (وزید)

البحث العلمي برگرد



■ اِبْحَثْ عَنْ خَمْسِ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثَ حَوْلَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱- ﴿... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ...﴾ الْأَنْعَامُ: ۱۲۲
 نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود. (مکارم شیرازی)

۲- ﴿... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ ...﴾ الْأَحْقَافُ: ۳۰
 به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است.

۳- ﴿... وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...﴾ الْأَنْبِيَاءُ: ۷۳
 و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند... (فولادوند)

۴- ﴿.....﴾

۵- ﴿.....﴾

۶- ﴿.....﴾

۷- ﴿.....﴾

۸- ﴿.....﴾

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 @arabi_eyvazi

إِرْحَمُوا ثَلَاثَةً.

به سه تن رحم کنید.

إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلًّا، وَ غَنِيًّا أَفْتَقَرَ، وَ عَالِمًا ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ.

رسول الله ﷺ

دلسوزی کنید بر ارجمندی که خوار شده، و دارایی که ندار شده، دانایی که میان نادانها تباه شده است.

فعل مجهول نائب فاعل

أَسَرَ الْمُسْلِمُونَ فِي غَزْوَةِ طَيْءٍ «سَفَانَةَ» ابْنَةَ حَاتِمِ الطَّائِيِّ الَّذِي يُضْرَبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْكِرَمِ،

مسلمانان در جنگ طيء سَفَانَه دختر حاتم طائي را که در بخشش به او مثل زده می شود اسیر کردند.

مَا كُنَّا فَعْلًا مَاضِيًّا، اسْمٌ (نقش قيد زمان) است به معنای هنگامی که

لَمَّا ذَهَبَتْ مَعَ الْأَسْرَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هِنَاكَ مَعَهُ اسِيرَانِ نَزَدَ فَرَسْتَادَهُ خَدَا رَفَت.

فعل مضارع

فعل مضارع

من باب إفعال-معلوم

قَالَتْ لَهُ: إِنَّ أَبِي كَانَ سَيِّدَ قَوْمِهِ، يَفُكُ الْأَسِيرَ وَ يَحْفَظُ الْجَارَ وَ يَحْمِي الْأَهْلَ وَ الْعَرَضَ وَ يُفْرِجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، وَ يُطْعِمُ

الْمِسْكِينَ، وَ يَنْشُرُ السَّلَامَ، وَ يُعِينُ الضَّعِيفَ عَلَى شِدَائِدِ الدَّهْرِ، وَ مَا أَتَاهُ أَحَدٌ فِي حَاجَةٍ فَرَدَّهُ خَائِبًا، أَنَا ابْنَةُ حَاتِمِ

الطَّائِيِّ.

به او گفت: قطعاً پدرم سرور قوم خودش بود، اسیر را آزاد می کرد، همسایه را حفظ می کرد، و از خانواده و ناموس (آبرو) حمایت می کرد، و اندوه غمگین را برطرف می کرد، و به درمانده غذا می داد، و صلح را پخش می کرد، و ناتوان را بر گرفتاریهای روزگار یاری می کرد و هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)، من دختر حاتم طائی هستم.

قيد تاكيد

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذِهِ صِفَاتُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا: اِتْرَكَوْهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ وَاللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ

الْأَخْلَاقِ». ثُمَّ قَالَ: مَفْعُولٌ جَمَلَةٌ وَصْفِيَّةٌ جَمَلَةٌ وَصْفِيَّةٌ جَمَلَةٌ وَصْفِيَّةٌ

«إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلًّا، وَ غَنِيًّا أَفْتَقَرَ، وَ عَالِمًا ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ».

پس پیامبر (ص) فرمود: «این به راستی صفت های مؤمنان است. او را رها کنید؛ زیرا پدرش بزرگواری های اخلاق را دوست داشت؛ و خدا بزرگواری های اخلاق را دوست دارد». سپس فرمود: «رحم کنید به ارجمندی که خوار شد، و ثروتمندی که ندار شد، و دانایی که میان نادانها تباه شد».

فعل ماضی + مفعول

قيد زمان من باب إفعال فاعل

فَلَمَّا أَطْلَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ رَجَعَتْ إِلَى أُخِيهَا «عَدِيٌّ» وَ هُوَ رَئِيسُ قَوْمِهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ.

پس هنگامی که پیامبر (ص) او را رها کرد، به سوی برادرش عدی که پس از مرگ پدرش رئیس قبیله بود، بازگشت.

جمله وصفیه (فعل + نون وقایه - مفعول)

مفعول - موصوف

فَقَالَتْ لَهُ: يَا أَخِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي،

و به او گفت: ای برادرم. من از این مرد ویژگی هایی را دیدم که از آنها خوشم آمد،

٧٧ إِرْحَمُوا ثَلَاثًا: به سه تن رحم کنید.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد.

٧٨ هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)

ما أَتَاهُ أَحَدٌ (کسی نزد او نیامد) برای همین می گوئیم:

هیچ کس نزد او نیامد

٧٩ حقًا: واقعاً، به راستی

لا: حرف نفی زائد است که برای تاکید نفی آمده است.

رَأَيْتُهُ يُحِبُّ الْفَقِيرَ، وَ يُنْكُ الْأَسِيرَ، وَ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَ يَعْرِفُ قَدْرَ الْكَبِيرِ، وَ مَا رَأَيْتُ أَحْوَدَ وَ لَا أَكْرَمَ مِنْهُ. ^و أَحْوَدُ: اسم تفضیل او را دیدم که فقیر را دوست می‌داشت، اسیر را آزاد می‌کرد، به کوچک رحم می‌کرد، قدر بزرگ را می‌داند و بخشنده‌تر و بزرگوارتر از او ندیدم.

فَجَاءَ عَدِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ وَ أَسْلَمَتْ سَفَانَةُ. وَ أَسْلَمَتْ قَبِيلُهُ طِيَّءَ كُلَّهَا بَعْدَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِطْلَاقِ أَسْرَاهُمْ.

پس عدی به سوی فرستاده خدا آمد و مسلمان شد و سفانه نیز مسلمان شد. قبیله طی همگی شان اسلام آوردند بعد از اینکه پیامبر به آزادسازی اسیرانشان امر کرد.

«الْدَّفْتَرُ الْخَامِسُ مِنَ الْمَثْنَوِيِّ الْمَعْنَوِيِّ لِـ «مَوْلَانَا جَلَالِ الدِّينِ الرَّومِيِّ»

دفتر پنجم مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی

گفت پیغمبر که رحم آرید بر جان من کان غنیاً فافتقر
پیغمبر(ص) فرمود که رحم کنید بر جان کسی که ثروتمند بود و فقیر شد.

وَ الَّذِي كَانَ عَزِيْزًا فَاحْتَقَرَ أَوْ صَفِيًّا عَالِمًا بَيْنَ الْمَضْرُوعِ
و کسی که صاحب عزت بود و خوار شد یا برگزیده دانایی که بین گروه نادانان است.

گفت پیغمبر که با این سه گروه رحم آرید از ز سنگید و ز کوه
آنکه او بعد از رئیسی خوار شد وان توانگر هم که بی دینار شد
وان سوم آن عالمی کاندرا جهان مبتلا گردد میان ابلهان

برگرد * الْمُعْجَم *

<p>مَضْرُوعٌ: نام قبیله‌ای مَكْرُومَةٌ: بزرگواری «جمع: مَكَارِمُ» مَكْرُوبٌ: اندوهگین يَحْمِي: پشتیبانی می‌کند (ماضی): حَمَى يُطْعِمُ: خوراک می‌دهد (ماضی): أَطْعَمَ يُعِينُ: کمک می‌کند (ماضی): أَعَانَ = سَاعَدَ، نَصَرَ يُفْرِجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ: اندوه غمگین را می‌زداید (ماضی: فَرَّجَ ...)</p>	<p>خَصَلَةٌ: ویژگی «جمع: خِصَالُ» ذَلٌّ: خوار شد (مضارع: يَذُلُّ) رَدٌّ: برگردانید (مضارع: يَرُدُّ) سَلَامٌ: آشتی = صُلْحٌ ≠ حَرْبٌ شَدَائِدٌ: گرفتاری‌ها، سختی‌ها صَفِيٌّ: برگزیده «جمع: أَصْفِيَاءُ» ضَاعٌ: تباه شد، گم شد (مضارع: يَضِيعُ) عَرَضٌ: ناموس، آبرو «جمع: أَعْرَاضُ» فَكَ: باز کرد، رها کرد (مضارع: يَفْكُ)</p>	<p>أَحْوَدٌ: بخشنده‌تر، بخشنده‌ترین أَحْتَقَرُ: خوار شد (أَحْتَقَرُ، يَحْتَقِرُ) أَسْرٌ: اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ) أَسْلَمٌ: مسلمان شد (مضارع: يَسْلِمُ) أَسْرَى: اسیران «مفرد: أَسِيرٌ» أَطْلَقُ: رها کرد (مضارع: يُطَلِّقُ) إِفْتَقَرُ: فقیر شد (مضارع: يَفْتَقِرُ) أَهْلٌ: خانواده = أَسْرَةٌ خَائِبٌ: ناامید</p>
--	---	---

حول النص برگرد

- عَيْنَ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕
- ۱- قَالَ عَدِيٌّ: يَا أُخْتِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي. ✕
عدی گفت: خواهرم، من از این مرد ویژگی‌هایی را دیدم که مرا شگفت‌زده می‌کند.
- ۲- فَلَمَّا أَطْلَقَ النَّبِيُّ ﷺ سَفَانَةَ، عَادَتْ إِلَى أُخِيهَا. ✓
پس هنگامی که پیامبر سفانه را رها کرد، نزد برادرش برگشت.
- ۳- كَانَ حَاتِمٌ يَرُدُّ مَنْ أَتَاهُ فِي حَاجَةٍ خَائِبًا. ✕
حاتم کسی که از سر نیاز پیش وی بیاید را با ناامیدی بر می‌گرداند.
من + ماضی = معادل مضارع التزامی
- ۴- حَاتِمٌ الطَّائِيُّ مَعْرُوفٌ بِالْكَرَمِ. ✓
حاتم طایی به بخشنده‌گی شناخته شده است.
فعل ماضی
- ۵- أُسِرَتْ سَفَانَةُ فِي غَزْوَةِ أَحَدٍ. ✕
سفانه در جنگ احد اسیر شد.
مجهول نایب فاعل

إِعْلَمُوا برگرد

تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۲)

حروف «لَم، لَ، لا» بر سر فعل‌های مضارع می‌آیند و معنای آن را تغییر می‌دهند.

حرف «لَم» فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند؛ مثال:

لم + مضارع معادل ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی	{	لَمْ يَسْمَعْ: نشنید، نشنیده است	يَسْمَعُ: می‌شنود
		لَمْ تَذْهَبُوا: نفرتید، نفرته‌اید	تَذْهَبُونَ: می‌روید
		لَمْ تَكْتُبَنَّ: ننوشتید، ننوشته‌اید	تَكْتُبَنَّ: می‌نویسید

حرف «لِ- امر» بر سر فعل مضارع به معنای «باید» و چنین فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسی می‌باشد؛

لِ- مضارع باید + معادل مضارع التزامی	{	لِيَرْجِعْ: باید برگردیم	تَرْجِعُ: بر می‌گردیم
		لِيَعْلَمُوا: باید بدانند	يَعْلَمُونَ: می‌دانند

در کتاب عربی پایه نهم با حرف «لا ی نهی» بر سر مضارع مخاطب (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

لا ی نهی مخاطب + مضارع معادل امر منفی	{	لَا تَيَأْسُ: ناامید نشو	تَيَأْسُ: ناامید می‌شوی
		لَا تُرْسِلُوا: نفرستید	تُرْسِلُونَ: می‌فرستید

همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:

لای نهی مخاطب + مضارع

نباید + معادل مضارع التزامی

لا يُسَافِرُونَ: سفر می‌کنند

حروف «لَم، لِ، لا» در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ^۸)

نهی و نفی

فعل های جمع مونث یکی است.

ک ترجم الایتین و الحدیث حسب قواعد الدرس.

فعل نهی مخاطب

۱- ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ آتُوبَةُ:

اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

«إِنَّ» در اصل به شکل قید تاکید «قطعاً، مسلماً، براستی» ترجمه می‌شود ولی بعد از فعل امر و نهی، به معنای «که، زیرا» به کار رفته است. ترجمه به هر دو شکل صحیح است.

فعل مضارع منفی

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ الرَّؤُودُ:

قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد

تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد. لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ (آنچه از قومی را تغییر نمی‌دهد) را می‌گوییم: [حال] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد

فعل مضارع منفی

۳- لَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنَ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الإمام علي عليه السلام

ستم مکن همانطور که دو ست نمی‌داری مورد ستم واقع شوی (بر تو ستم رود) و نیکی کن همانطور که دو ست داری به تو نیکی شود.

چند نکته:

نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِيَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يُمَكِّنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.

ک با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَاتِ تُسَاعِدُ الطُّلَّابَ لِيَتَعَلَّمُوا دُرُوسَهُمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.

ک مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می‌کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

^۸ آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف جازمه نام دارند)، نشانه انتهای فعل

های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و تَفْعَلُ» را تغییر می‌دهند. ﴿... يَفْعَلُ ، ... تَفْعَلُ ، ... أَفْعَلُ و... تَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَيْنِ» حذف می‌کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

نکته (۳): حرف «لِ» بر سر بیشتر ضمیرها به «لَ» تبدیل می‌شود؛ مثال:
لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكَ، لِكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُما، لَنَا.
در «لی» این گونه نیست.

نکته (۴): تاکنون با دو نوع حرف «لِ» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱- لِ + اسم

« لِ » به معنای «مالِ ، از آن» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟» یعنی «آن سیم کارت مالِ کیست؟»
« لِ » به معنای «برای» مانند «اِشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
« لِ » به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲- لِ + فعل

« لِ » به معنای «باید» مانند «لِنَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
« لِ » به معنای «تا» مانند «ذَهَبْتُ إِلَى الْمَتْجَرِ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِجَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری برای تلفن همراهم بخرم».

حرف « لِ » پس از حرف‌هایی مانند «و ، فَ» معمولاً **ساکن** می‌شود؛ مثال:
فَ + لِ + يَعْمَلُ = فَلَ يَعْمَلُ: پس باید انجام دهد.

که اِخْتَرْتُمْ نَفْسَكُمُ : تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

- ۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْفَاتِحَةُ: ۲ ستایش از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲- بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
- ۳- لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
- ۴- لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مالِ کیست؟

که التَّمَارِينِ بَرَكِدْ

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱- الَّذِي لَا رَجَاءَ لَهُ لِلنَّجَاحِ فِي هَدَفِهِ:

الْخَائِبُ: نا امید < کسی که برای موفقیت در هدفش هیچ امیدی ندارد.

۲- أَصْبَحَ فَقِيرًا وَ لَا ثَرَوَةَ لَهُ:

إِفْتَقَرَّ: فقیر شد < فقیر شد و هیچ ثروتی ندارد.

۳- الَّذِي حَزْنُهُ كَثِيرٌ:

الْمَكْرُوبُ: اندوهگین < کسی که اندوهش بسیار است.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد.
ما أَنَا أَحَدٌ: هیچ کسی نزد او نیامد.
لَا رَجَاءَ لَهُ: هیچ امیدی ندارد.
لَا ثَرَوَةَ لَهُ: هیچ ثروتی ندارد.

۴- الْأَسْرَةُ وَالْأَقْرَبَاءُ:

الْأَهْلُ : خانواده < خانواده و خویشاوندان

۵- أَعْطَاهُ الطَّعَامَ:

أَطْعَمَ : خوراک داد < به او غذا داد.

التَّمْرِينِ الثَّانِي: أَكْمَلُ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيَّنَ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

ل- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ﴾ ۷ اطلاق:

توانمند از توانمندی خودش (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ)

کھ باید انفاق کند. (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ: سَعَةٍ)

لا نهی غایب + معادل مضارع التزامی

۲- ﴿وَلَا يَخْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^{۶۵} یونس:

سخنشان تو را ؛ زیرا ارجمندی، همه از آن خداست. الْفَاعِلِ

کھ نباید ناراحت کند. (الْفَاعِلِ: قَوْلُ)

لا نهی + فعل نهی لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...﴾^{۱۲۱} الأنعام:

و از آنچه نام خدا بر آن نخورید. نَائِبِ الْفَاعِلِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ

کھ برده نشده است (نَائِبِ الْفَاعِلِ: اسْمُ / الْمُضَافِ إِلَيْهِ: اللَّهُ)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۴- ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهُ...﴾^۶ ق:

آیا مگر به آسمان بالای سرشان که چگونه آن را ساخته ایم؟! (الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ وَالْمُضَافُ إِلَيْهِ)

کھ نگاه نکرده‌اند. (الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: لَمْ يَنْظُرُوا / صِيغَتُهُ: لِلْغَائِبِينَ يَا جَمْعُ مَذْكَرُ غَائِبٍ)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی مضارع = معادل مضارع اخباری

۵- ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ...﴾^{۱۰۴} التَّوْبَةُ:

آیا که تنها خداست که از بندگان توبه را می پذیرد؟ (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: عَنْ عِبَادِ)

کھ ندانستند یا ندانسته اند. (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: عَنْ عِبَادِ)

س- سوف + مضارع = معادل مستقبل

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۶- ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَوْلِيكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ^۳ أَجْرَهُمْ^۴ ...﴾^{۱۵۲} النساء:

و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان [خدا]

مزدھایشان را به آنها خواهد داد.

کھ فرق نگذاشتند. (الْمَفْعُولُ: هُمْ ، أَجْرُهُ)

۱. ذُو سَعَةٍ: توانمند سَعَةٍ: توانمندی ۲. بَنَيْنَاهُ: ساختیم ۳. يُؤْتِي: می‌دهد ۴. أَجْرُهُ: مزدھا «مفرد: أَجْر»

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اِقْرَأِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ ائْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند.

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند.

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۲- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...﴾ الْحُجُرَات: ۱۴

بادیه نشینان گفتند: ...

الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان می آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.»

ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.»

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ يَنسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ...﴾ الزُّمَر: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟

ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۴- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإخلاق

بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست.

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است.

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۵- ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ * مِنْ جُوعٍ * وَ آمَنَهُمْ * مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْشٍ

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد.

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از بی [دشمن] ایمنشان کرد.

۴. الْكُفُو: همتا

۳. وَلَدٌ: زایید (مضارع: يَلِدُ)

۱. أَسْلَمَ: اسلام آورد

۷. آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

۲. الصَّمَدُ: بی نیاز

۵. أَطْعَمَهُمْ: خوراک داد

۶. الْجُوعُ: گرسنگی

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرَجِمِ الْجُمْلَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ، ثُمَّ عَيِّنِ صِيغَةَ الْأَفْعَالِ فِيهَا.

۱- لَا تَرْجِعْ إِلَى بَيْتِكَ: به خانه ات برنگرد. (لا تَرْجِعْ: مفرد مذکر مخاطب)

۲- لَمْ يَرْجِعْ صَدِيقِي: دوستم باز نگشت. (لَمْ يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۳- أَخَوَاتِي لَمْ يَرْجِعْنَ: خواهرانم برنگشتند. (لَمْ يَرْجِعْنَ: جمع مؤنث غایب)

۴- لَا يَرْجِعْ صَدِيقِي: دوستم نباید برگردد. (لَا يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۵- أَخْتِي لَا تَرْجِعْ: خواهرم بر نمی گردد. (لَا تَرْجِعْ: مفرد مؤنث غایب)

الْتَّمْرِينُ الْخَامِسُ : اِنْتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

۱- أنا ... في السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ. لَنْ أُسَافِرَ لَمْ أُسَافِرْ لِكَي أُسَافِرَ

مضارع التزامی

ماضی منفی

آینده منفی

من در دو سال گذشته سفر نکردم. لَمْ أُسَافِرْ
لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرْ: سفر نکردم / لِكَي أُسَافِرَ: تا سفر کنم

۲- عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. اَنْ تَتَيَّسَّ كَي تَتَيَّسَّ لَا تَتَيَّسَّ

تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات نا امید نباشی. لَا تَتَيَّسَّ
اَنْ تَتَيَّسَّ: که نا امید شوی / كَي تَتَيَّسَّ: تا نا امید شوی / لَا تَتَيَّسَّ: نا امید نباش

۳- اَزِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ. اَنْ اُذْهَبَ لَمْ اُذْهَبَ اِنْ اُذْهَبَ

می‌خواهم که به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) بروم. اَنْ اُذْهَبَ
اَنْ اُذْهَبَ: که بروم / اُذْهَبَ: بروم / اِنْ اُذْهَبَ: اگر بروم

ماضی منفی

ماضی منفی

آینده منفی

لَمْ يَرْجِعْ

مَا رَجَعَ

لَنْ يَرْجِعَ

۴- هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا.

او فردا به ورزشگاه بر خواهد گشت. لَنْ يَرْجِعَ
لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت / مَا رَجَعَ: برگشت / لَمْ يَرْجِعَ: برگشت
نکته: (ما+ماضی) و (لم+مضارع) به معنی ماضی منفی

۵- مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. لَا يَجْتَهِدُ لَا يَجْتَهِدُ يَجْتَهِدُ

هر کس تلاش کند، در کارهایش موفق می‌شود. يَجْتَهِدُ
لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کند / يَجْتَهِدُ: تلاش کند

الْتَّمْرِينُ السَّادِسُ : عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبُطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱- اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ. اَلْاِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مومن کم حرف و پر کار است .

قلیل ≠ کثیر

▲ (الف) کم گوی و کمزیده گوی چون « تا نزدک توجان شود (نظامی گنجوی)

۲- اَلْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

العالم ≠ الجاهل

عَلَمٌ ≠ جَهَالٌ

دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است .

▲ (ب) علم کز اعمال نشان نیست / کلابدی وارو جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

۳- اَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا اَمَرَنِي بِاِدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

الفرائض : مفردة فريضة (واجب دینی)

پروردگام مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ (ه) آسایش و کینت تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (مناظ)

۴- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْاِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عداوة ≠ صداقة

دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است .

▲ (و) دشمن دانکه غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

لَكَ ≠ عَلَيْكَ

۵- الدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
روزگار دو روز است؛ روزی به سود تو و روزی به زیان توست .
▲ (روزگار است آن که که عزت دهد که خوار دارد / چرخ بازگرداننده است ازین بازچرخد بسیار دارد / قائم مقام فرمائی)

۶- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
بهترین کارها، میانه‌ترین آن‌هاست .

▲ (چ) اندازه‌نگو دار که اندازه‌نگوست / هم لاین دشمن است و هم لاین دوست (صدی)

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدًا هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

فَرَائِضُ	مُحَاوَلَاتُ	أَقْرِبَاءُ	أَجُورُ	أَنْفُسُ	أَسْرَى
فَرِيضَةٌ	مُحَاوَلَةٌ	قَرِيبٌ	أَجْرٌ	نَفْسٌ	أَسِيرٌ
أَصْفِيَاءُ	أَعْرَاضُ	مَكَارِمُ	جُهَالٌ	أَنْظَارُ	أَصْحَابُ
صَفِيٌّ	عِرْضٌ	مَكْرَمَةٌ	جَاهِلٌ	نَظَرٌ	صَاحِبٌ
صَفَحَاتُ	خِصَالُ	أَخْلَاقُ	تَلْمِيذَاتُ		
صَفْحَةٌ	خِصْلَةٌ	خُلُقٌ	تَلْمِيذَةٌ		

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنُ: ضَعْ عَلَامَةً = بَيْنَ الْمُرَادِقَيْنِ وَ عَلَامَةً ≠ بَيْنَ الْمُضَادِّينِ.

أَهْلٌ = أُسْرَةٌ (خانواده)	سَلَامٌ ≠ حَرْبٌ (صلح، جنگ)	يُعِينُ = يَنْصُرُ (یاری می‌کند)
مَكْرُوبٌ ≠ مَحْزُونٌ (اندوهگین)	ضَاعَ ≠ وُجِدَ (گم شد، پیدا شد)	بُعِثَ = أُرْسِلَ (فرستاده شد)
حُزْنٌ ≠ فَرَحٌ (ناراحت، شاد)	بَنَيْنَا = صَنَعْنَا (ساختیم)	طَعَامٌ = غِذَاءٌ (خوراک)
آتَى ≠ أَخَذَ (داد، گرفت)	ضِيَاءٌ ≠ ظَلَامٌ (روشنایی، تاریکی)	صَدَقٌ ≠ كَذِبٌ (راستگویی، دروغگویی)

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

□□ اِقْرَأْ هَذِهِ الْمَقَالََةَ جَيِّدًا، ثُمَّ اَكْتُبْ مِثْلَهَا حَوْلَ أَحَدِ الْعُلَمَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ وَالْعَرَبِ. این مقاله را خوب بخوان، سپس مانند آن را درباره یکی از دانشمندان ایرانی و عرب بنویس.

الشَّاعِرُ أَحْمَدُ رَامِي شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ مِنْ أَسْلِ تُرْكِيٍّ، وُلِدَ فِي حَيٍّ (كُوفِي) السَّيِّدَةِ زَيْنَبَ بِالْقَاهِرَةِ. شاعر احمد رامی، شاعری مصری با اصالت ترک، در کوی سیده زینب در قاهره به دنیا آمد.

تَخَرَّجَ مِنْ مَدْرَسَةِ الْمُعَلِّمِينَ. از مدرسه معلمین دانش آموخته شد.

وَ حَصَلَ عَلَى شَهَادَةِ (مَدْرَك) فِي فَرْعِ الْمَكْتَبَاتِ وَالْوَثَائِقِ (رشته کتابداری و اسناد) مِنْ جَامِعَةِ السُّورِبُونِ. در رشته کتابداری و اسناد از دانشگاه سوربون مدرک گرفت.

دَرَسَ اللُّغَةَ الْفَارِسِيَّةَ فِي فَرَنْسَا، تَرَجَمَ «رُبَاعِيَّاتِ خِيَامِ النَّيْسَابُورِيِّ». زبان فارسی را در فرانسه خواند، رباعیات خیام نیشابوری را ترجمه کرد.

حکیم عمر خیام نیشابوری:

آمد سحری ندا ز میخانه ما / کای رند خراباتی دیوانه ما
برخیز که پر کنیم پیمانہ ز می / زان پیش که پر کنند پیمانہ ما

تَرَجَمَهُ أَحْمَدُ رَامِي:

سَمِعْتُ صَوْتًا هَاتِفًا فِي السَّحْرِ / نَادَى مِنَ الْحَانِ : غُفَاةَ الْبَشْرِ
صدایی غیبی در سحر شنیدم که با صداهایی آهنگین ندا سر داد: ای بیخبران مردم

هُبُّوا اَمْلُؤُوا كَأَسَ الْمُنَى قَبْلَ أَنْ / تَمَلَّأَ كَأَسَ الْعُمُرِ كَفَّ الْقَدْرُ
بیدار شوید و جام آرزوها را پر کنید پیش از اینکه دست سرنوشت جام عمرتان را پر کند.

هَاتِف: صدایی که شنیده می شود ولی صاحب صدا دیده نمی شود.

غُفَاة: آنان که به خوابی سبک فرو رفته اند

هُبُّوا: بیدار شوید (در اینجا) - هَبُّ، يَهْبُ، هُبُّوًّا / مُنَى: آرزوها / كَفَّ الْقَدْرُ: دست سرنوشت

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 [@arabi_eyvazi](https://t.me/arabi_eyvazi)

^{۸۱} ترجمه این متن اختیاری است و بستگی به وقت کلاس دارد. در آزمون مدارس و کنکور طرح نمی شود.

﴿ ... لَيْسَ لِلإِنسَانِ إِلا مَا ﴾ ۳۹

انسان چیزی جز آنچه را تلاش کرده است، ندارد.

لا تَقْنَطُوا

نا امید نشوید

«مَنْ **طَلَبَ** شَيْئًا **وَ جَدَّ** وَجَدَ» رسول الله ﷺ ^{فعل شرط} ^{جواب شرط}

هرکس چیزی را بخواهد و بکوشد، می‌یابد. (هرکس چیزی را خواست و کوشید، یافت).

لا مُشْكِلَةَ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الشَّخْصِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ وَ قُدْرَاتِهِ. هیچ مشکلی نیست که قادر به شکست شخصی باشد که به خدا توکل می‌کند و به خودش و توانمندی‌هایش تکیه می‌کند.

اسم تفضیل/مضاف الیه

كثِيرٌ مِنَ النَّاجِحِينَ أَثَارُوا إِعْجَابَ **الْآخِرِينَ**؛ بسیاری از افراد موفق موجب شگفتی دیگران شده‌اند؛

مَعَ أَنَّهُمْ كَانُوا مُعَوِّقِينَ أَوْ فُقَرَاءَ أَوْ كَانُوا **يُوجِهُونَ** مَشَاكِلَ كَثِيرَةً فِي حَيَاتِهِمْ، وَ مِنْ هَؤُلَاءِ: با وجود اینکه معلول یا فقیر بوده‌اند، یا در زندگی‌شان با مشکلات بسیار روبه‌رو می‌شدند، از آن جمله:

عدد ترتیبی/صفت

اسم تفضیل/خبر

الْأُسْتَاذُ مَهْدِيُّ آذْرِيذِي وَ هُوَ **أَشْهَرُ** كَاتِبِ لِقِصَصِ الْإِطْفَالِ، فِي السَّنَةِ **الْعِشْرِينَ** مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا، ثُمَّ صَارَ بَائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي حَيَاتِهِ.

استاد مهدی آذریزدی نامدارترین نویسنده داستان‌های کودکان، در سن بیست سالگی کارگری ساده بود، سپس کتابفروش شد، در حالی که در [طول] زندگی‌اش به مدرسه نرفته بود.

مفعول اول مفعول دوم

جمعه أشهر - شهر / معدود

هَيْلِنُ كِيلِرُ عِنْدَمَا بَلَغَتْ مِنَ الْعُمُرِ تِسْعَةَ عَشَرَ **شَهْرًا** أُصِيبَتْ بِحُمَى صَبَّرَتْهَا **طِفْلَةً** عَمِيَاءَ صَمَاءَ بَكْمَاءَ؛ هِلِنِ كِلِرِ هِنْكَامِيكِهِ بِي نُوْزْدِهِ مَاهِغِي رَسِيدِ، دِجَارِ تَبِي شَدَّ كِهْ أُو رَا كُوْدِكِي نَابِينَا، نَاشِنَا وَ لَالِ گِرْدَانِيدِ.

فَارَسَلَهَا وَالِدَاهَا إِلَى مَوْسَسَةِ اجْتِمَاعِيَّةٍ لِلْمُعَوِّقِينَ.

پدر و مادرش او را به مؤسسه اجتماعی معلولان فرستادند.

إِسْتِطَاعَتْ مُعَلِّمَةً «هَيْلِينَ» أَنْ تُعَلِّمَهَا حُرُوفَ الْهَجَاءِ وَ التَّكْلِمَ عَنْ طَرِيقِ اللَّمْسِ وَ الشَّمِّ؛ معلّم هلن توانست که از راه لمس و بویایی، حروف الفبا و سخن گفتن را به او یاد دهد.

وَ لَمَّا بَلَغَتْ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ، وَ حَصَلَتْ عَلَى عَدَدٍ مِنَ الشَّهَادَاتِ الْجَامِعِيَّةِ. وَ وَقْتِي كِهْ بِي سِتِّ سَالِغِي رَسِيدِ، دِر جِهَانِ سِرْشَنَاسِ شَدَّ، وَ تَعْدَادِي مِدَارِكِ دَانِشْگَاهِي بِي دَسْتِ آوَرْدِ.

وَ آخِيرًا اسْتِطَاعَتْ أَنْ تُسَافِرَ إِلَى الْبُلْدَانِ الْمُخْتَلِفَةِ. وَ أَلْفَتْ عِدَّةَ مُحَاضِرَاتٍ وَ أَصْبَحَتْ أَعْجُوبَةً عَصْرِهَا. وَ سِرَانْجَامِ تَوَانَسْتِ كِهْ بِي كِشُورِهَای گُونَاگُونِ سَفَرِ كِنْدِ، وَ چِنْدِ سَخْرَانِي اِیرَادِ كَرْدِ وَ مَابَهْ شِگْفَتِي رُوزگَارِشِ شَدَّ.

أَلْفَتْ «هَيْلِينَ» ثَمَانِيَةَ عَشَرَ كِتَابًا تُرْجِمَتْ إِلَى خَمْسِينَ لُغَةً.

هلن هجده کتاب تألیف کرد که به پنجاه زبان ترجمه شدند.

مَهْتَابٌ نَبَوِيٌّ بِنْتُ وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، وَ رَعْمٌ هَذَا فَهِيَ تَكْتَبُ وَتَرَسُمُ وَ تَسْبِخُ، وَ حَصَلَتْ عَلَى الْحِزَامِ الْأَسْوَدِ فِي التَّكْوَانِدُو وَأَلْفَتْ كِتَابًا.

مهتاب نبوی دختری بدون دست است، و با وجود این، می نویسد، نقاشی می کشد و شنا می کند، و کمر بند مشکی در تکواندو گرفت و کتابی را تألیف کرد.

کریستی براون وُلِدَ فِي أُسْرَةٍ فَقِيرَةٍ وَ كَانَ مُصَابًا بِالشَّلَلِ الدِّمَاغِيِّ، وَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى السَّيْرِ وَ الْكَلَامِ. فَسَاعَدَتْهُ أُمُّهُ. کریستی براون در خانواده های فقیر به دنیا آمد، و دچار فلج مغزی بود، قادر به حرکت و سخن گفتن نبود. بنابراین، مادرش او را کمک کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ أَخَذَ كَرِيسْتِي قِطْعَةً طَبَاشِيرٍ بِقَدَمِهِ الْيُسْرَى وَهِيَ الْعَضْوُ الْوَحِيدُ الْمُتَحَرِّكُ مِنْ بَيْنِ أَطْرَافِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ رَسَمَ شَيْئًا.

در روزی از روزها کریستی با پای چپش که تنها اندام متحرک از بین دست و پایش بود تکه گچی را برداشت و چیزی را نقاشی کرد.

وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَيَاتُهُ الْجَدِيدَةَ. اجْتَهَدَ كَرِيسْتِي كَثِيرًا، وَ أَصْبَحَ رَسَامًا وَ شَاعِرًا وَ أَلَفَ كِتَابًا بِاسْمِ «قَدَمِي الْيُسْرَى»، وَ از همین جا زندگی نوینش آغاز شد. کریستی بسیار تلاش کرد، و نقاش و شاعر شد و کتابی به نام «پای چپم» تألیف کرد.

فَأَصْبَحَ الْكِتَابُ فِي مَا بَعْدَ فَلَمَّا حَصَلَ عَلَى جَائِزَةِ أَوْسْكَار.

این کتاب بعدها فیلمی شد که جایزه اسکار را به دست آورد. (موفق به دریافت جایزه اسکار شد).

برگرد المصم

<p>أَخِيرًا: سرانجام أَصِيبَتْ: دچار شد ← (أَصَابَ، يُصِيبُ) أَطْرَافٍ: دست و پا و سر أَعْجُوبَةٌ: شگفت انگیز «جمع» أَعَاجِيبٌ أَلْقَى: انداخت (مضارع: يُلْقِي) أَلْقَى مُحَاضِرَةً: سخنرانی کرد بَكَمَاءٍ: لال (مؤنث) «مذکر: أَبْكَم / جمع: بَكْم» حُرُوفُ الْهَجَاءِ: حروف الفبا</p>	<p>حِزَامٍ: کمر بند «جمع: أَحْزِمَةٌ» حُمَى: تب رَسَامٍ: نقاش رَعْمٍ: با وجود سَعَى: تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) = جَدَّ، اجْتَهَدَ، حَاوَلَ شَلَلٌ دِمَاغِيٌّ: فلج مغزی شَهَادَةٌ: مدرک صَمَاءٍ: کر (مؤنث) «مذکر: أَصَمُّ / جمع: صُمُّ» طَبَاشِيرٍ: گچ نوشتار</p>	<p>عَمِيَاءٍ: کور (مؤنث) «مذکر: أَعْمَى / جمع: عُمَى» مُصَابٌ بِ: دچار مَعَ أَنْ: با اینکه مُعَوَّقٌ: معلول، جانباز وَاجَهُ: روبه رو شد (مضارع: يُوَاجَهُ) هَزِيمَةٌ: شکست دادن، شکست يُسْرَى: چپ = يَسَارٌ ≠ يَمِين</p>
--	--	--

📖 حول النص برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- كَمْ سَنَةً كَانَ عُمَرُ آدْرِيْزْدِي عِنْدَمَا كَانَ عَامِلًا بَسِيْطًا؟ - فِي السَّنَةِ الْعِشْرِيْنَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيْطًا. آذر یزدی وقتی کارگر ساده‌ای بود، چند ساله بود؟ - در ۲۰ سالگی، کارگر ساده‌ای بود.
- ۲- أَيْ مُشْكَلَةٍ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيْمَةٍ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ؟ - لَا مُشْكَلَةَ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيْمَةٍ الْمُتَوَكِّلِ عَلَى اللَّهِ. کدام مشکل قادر به شکست توکل کننده به خداوند است؟ - هیچ مشکلی قادر به شکست توکل کننده به خداوند، نیست.
- ۳- مَتَى أَصْبَحَتْ هِيلِنُ كِيلِرٌ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ؟ - لَمَّا بَلَغَتْ الْعِشْرِيْنَ مِنْ عُمُرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ. هلن کلر چه وقت در جهان معروف شد؟ - وقتی به سن بیست سالگی رسید، در جهان معروف شد.
- ۴- كَمْ كِتَابًا أَلَفَتْ «هِيلِنُ كِيلِرُ»؟ - أَلَفَتْ «هِيلِنُ كِيلِرُ» ثَمَانِيَةَ عَشَرَ كِتَابًا. هلن کلر چند کتاب نگاشت؟ - کلر ۱۸ کتاب نگاشت.
- ۵- مَا اسْمُ كِتَابِ كَرِيْسْتِي بَرَاوْنِ؟ - قَدَمِي الْيُسْرَى. نام کتاب کریستی براون چیست؟ - پای چپم

📖 اِعْلَمُوا برگرد

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ وَ أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.
 ★ کان چند معنا دارد:

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
 کان یكون کُنْ

- ۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.
- ۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ الْأَحْزَاب: ۲۴. بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.
- ۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كَانُوا يَسْمَعُونَ: می‌شنیدند.
- ۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».
- ۵- «كَانَ» بر سر «لِ» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال: كَانِ لِي خَاتَمٌ فِضَّةً. انگشتر نقره داشتم. كَانِ عِنْدِي سَرِيْرٌ خَشْبِيٌّ. تختی چوبی داشتم. مضارع كَانِ «يَكُونُ» به معنای «می‌باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

❖ صارَ و أَصْبَحَ به معنای «شد» هستند. مضارع صارَ «یصیر» و مضارع أَصْبَحَ «یصبح» است؛ مثال:

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ الْحَجَّ: ۶۳

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می‌شود.

نَظَّفَ الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.

دانش‌آموزان مدرسه‌شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

❖ لَيْسَ یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۶۷

با دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناتر است.

وقتی این افعال بر سر جمله اسمیه (که از مبتدا و خبر ظاهر تشکیل می‌شود) می‌آیند، خبر را منصوب می‌کنند؛ مثال:

الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ. صارَ الْبُسْتَانُ جَمِيلًا .

الْبُسْتَانُ: مبتدا و مرفوع / جَمِيلٌ: خبر و مرفوع

صارَ: فعل ناقص / الْبُسْتَانُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / جَمِيلًا: خبر فعل ناقص و منصوب

امری ثابت و همیشگی = است

❖ **که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۱):** عَيْنِ اسْمِ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرِهَا.

۱- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْوَةً حَسَنَةً لِلْعَالَمِينَ.

فرستاده خدا الگویی نیکو برای جهانیان است.

كانَ: فعل ناقص / رسولٌ: اسم فعل ناقص و مرفوع / أَسْوَةً: خبر فعل ناقص و منصوب

۲- صارَ كُلُّ مَكَانٍ مَمْلُوءًا بِالْأَزْهَارِ الْجَمِيلَةِ.

همه جا پر از شکوفه‌های زیبا شد.

صارَ: فعل ناقص / كُلُّ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مَمْلُوءًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۳- أَصْبَحَ الشَّاتِمُ نَادِمًا مِنْ عَمَلِهِ الْقَبِيحِ.

دشنام دهنده از کار زشتش پشیمان شد.

أَصْبَحَ: فعل ناقص / الشَّاتِمُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / نَادِمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۴- لَيْسَ الْكَاذِبُ مُحْتَرَمًا عِنْدَ النَّاسِ.

دروغگو نزد مردم مورد احترام نیست.

لَيْسَ: فعل ناقص / الْكَاذِبُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مُحْتَرَمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۵- أَلَيْسَ الصَّبْرُ مِفْتَاحَ الْفَرَجِ؟

آیا صبر کلید گشایش نیست؟

لَيْسَ: فعل ناقص / الصَّبْرُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مِفْتَاحَ: خبر فعل ناقص و منصوب

شکل ماضی مضارع و امر دارد:
صار يصير صر
أصبح يُصبح من باب إفعال

لیس: مضارع و امر ندارد.
فعل ماضی است با مفهوم مضارع

^{۸۲} الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز

^{۸۳} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۸۴} «اسم افعال ناقصه» فقط در حالت ظاهر تدریس شده و «خبر مقدم» تدریس نشده است.

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ.

فعل کمکی (معین) ومعادل ماضی استمراری

۱- ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵
و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد.

امری ثابت و همیشگی = است (مورد سوال است) یا سوال می شود.

۲- ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الْاِسْرَاء: ۳۴

و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

فعل ناقص به معنای «نیست»

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِالَّذِينَ نَزَّلُوا مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱

چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبانهای خویش می رانند.

امری ثابت و همیشگی = لقد کان: بوده است.

لام مفتوح برای تأکید است.

۴- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَلَدِّينَ﴾ يُوْسُف: ۷

قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

۵- ﴿وَإِذْ كَرِهَ اللَّهُ لِيَأْخُذَ الْعَذَابُ أُولَئِكَ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۰۳

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به

لطف او برادران هم شدید.

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَغَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

۱- الطَّبَاشِيرُ مَادَّةٌ بِيضَاءٌ أَوْ مَلُونَةٌ يُكْتَبُ بِهَا عَلَى السَّبُورَةِ وَ مِثْلِهَا: صحیح ✓
گچ، ماده سفید یا رنگی است که با آن روی تخته سیاه و مانند آن نوشته می‌شود.

۲- الْأَبْكَمُ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَ مُؤَنَّثُهُ «بِكْمَاءٌ»: صحیح ✓
لال کسی است که نمی‌تواند سخن بگوید و مؤنث آن بکماء است.

۳- الْأَصَمُّ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرَى، وَ مُؤَنَّثُهُ «صَمَاءٌ»: خطأ ✗
کر کسی است که نمی‌تواند ببیند و مؤنث آن صماء است.

۴- اِرْتِفَاعُ حَرَارَةِ الْجِسْمِ مِنْ عِلَاقِمِ الْمَرِيضِ: صحیح ✓
بالا رفتن حرارت بدن از نشانه‌های بیماری است.

۵- شَمُّ الْقِطِّ أَقْوَى مِنْ شَمِّ الْكَلْبِ: خطأ ✗
حس بویایی گربه قوی‌تر از حس بویایی سگ است.

جهت دریافت درسنامه، کاربرگ و فیلم آموزشی رایگان به کانال ما سر بزنید

 @arabi_eyvazi

^{۸۵} أَوْفُوا: وفا کنید

^{۸۶} آيات: نشانه‌ها

^{۸۷} أَلَّفَ: همدلی کرد، به هم پیوست

التمرین الثانی: تَرْجِمَ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

<p>۷- يَكْتُبُ مَثَلٌ عَلَى الْجِدَارِ. ضرب المثل على روى ديوار نوشته می شود.</p> <p>۸- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ. روى تخته نوشته شده است.</p> <p>۹- أَكْتُبُ بِحَطِّ وَاضِحٍ. با خطی واضح بنویس.</p> <p>۱۰- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. برایت جواب را خواهم نوشت.</p> <p>۱۱- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. جمله ای نخواهم نوشت.</p>	<p>۱- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَتِي. جواب هایم را می نوشتم.</p> <p>۲- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحُ. هرکس بنویسد، موفق می شود.</p> <p>۳- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. روى درخت ننویس.</p> <p>۴- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ. نامه هایی می نوشتند.</p> <p>۵- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا. در آن چیزی ننوشت.</p> <p>۶- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ. کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.</p>
---	---

التمرین الثالث: تَرْجِمَ الْآيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبِئْسُ مَنْ رُوحَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^{۸۷} (الْجَارَ وَالْمَجْرُورَ) و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافر (گروه کافران هم گفته اند) کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. (تنها مردم کافر از رحمت خدا نا امید می شود.)
الْجَارَ وَالْمَجْرُورَ : مِنْ رُوحِ

۲- لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ، وَإِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِذَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَكَانَ الْحَلِيمُ غَالِبًا عَلَى كُلِّ أَمْرِهِ. (اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ وَ خَبْرُهُ)
الْأِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بردبار کسی نیست که ناتوان شود پس هجوم آورد، و هرگاه توانمند شود انتقام گیرد؛ بردبار فقط کسی است که هرگاه توانمند شود درگذرد، و بردباری بر هر کارش غالب باشد.

الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبْرُهُ: مَنْ
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبْرُهُ: غَالِبًا

۳- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (اسْمُ التَّفْضِيلِ)
هر کس بخواهد توانمندترین مردم باشد، پس باید به خداوند توکل کند.
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَقْوَى

۴- أَعْظَمُ الْبَلَاءِ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبْرُ)
بزرگترین بلا، قطع امید کردن است.

الْمُبْتَدَأُ: أَعْظَمُ وَ الْخَبْرُ: انْقِطَاعُ

۵- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (نَوْعُ الْفِعْلِ وَ صِيغَتُهُ)
هر کس به خدا توکل کند، سختی ها برایش خوار می شود.

الْفِعْلُ: تَوَكَّلَ نَوْعُ الْفِعْلِ: فِعْلٌ مَاضٍ وَ صِيغَتُهُ: مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ غَائِبٌ
الْفِعْلُ: ذَلَّتْ نَوْعُ الْفِعْلِ: فِعْلٌ مَاضٍ وَ صِيغَتُهُ: مَفْرَدٌ مَوْثٌ غَائِبٌ

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۱- أُريدُ أَنْ أَكْتُبَ تَرْجَمَةَ النَّصِّ مُسْتَعِينًا بِالْمُعْجَمِ.
می‌خواهم که ترجمه متن را با کمک فرهنگ لغت بنویسم.

۲- نَصَحَ الْأُسْتَاذُ طُلَّابَهُ لِيَكْتُبُوا بِحَطِّ وَاضِحٍ.
استاد دانشجویانش را سفارش کرد تا با خطی آشکار بنویسند.

۳- لَنْ أَكْتُبَ شَيْئًا عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
روی آثار تاریخی چیزی نخواهم نوشت.

۴- سَأَكْتُبُ ذِكْرِيَّاتِ السَّفَرَةِ الْعِلْمِيَّةِ.
خاطرات گردش علمی را خواهم نوشت.

۵- كَانَ زُمْلايِي يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.
همکلاسی‌هایم نامه‌هایی می‌نوشتند.

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ اسْمَ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرَهَا.

۱- أَلَا، لَيْسَ الظُّلْمُ بَاقِيًا. آگاه باشید، ظلم و ستم ماندگار نیست.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الظُّلْمُ وَ خَبَرُهُ: بَاقِيًا

۲- يُصْبِحُ الْجَوُّ حَارًّا عَدًّا. فردا هوا گرم می‌شود.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: يُصْبِحُ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجَوُّ وَ خَبَرُهُ: حَارًّا

۳- كَانَ الْجُنُودُ وَاقِفِينَ لِلْجِرَاسَةِ. سربازان برای نگهبانی ایستاده بودند.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجُنُودُ وَ خَبَرُهُ: وَاقِفِينَ

۴- صَارَ الطَّالِبُ عَالِمًا بَعْدَ تَخْرُجِهِ مِنَ الْجَامِعَةِ. دانشجو بعد از دانش‌آموختگی‌اش از دانشگاه، دانا شد.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: صَارَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الطَّالِبُ وَ خَبَرُهُ: عَالِمًا

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هُود: ٤٧
فعل مضارع ندارم
گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.
الْإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

است

فعل امر

۲- ﴿... وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.
الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ، شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

بودم

بدان + ه

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ التَّبَأ: 40

روزی که...

(الف) ... آدمی آنچه [با] دستانش پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: کاش من خاک بودم.

(ب) ... مرد آنچه را [با] دستش تقدیم کرده است می نگرد و کافر می گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

كَانَ + مضارع منقح

ماضی استمراری منفی

ماضی منفی

بودم

۴- ﴿كُنْتُ سَاكِتًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضِعِ.

(الف) ساکت شدم و کلمه ای نمی گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی دانستم.

الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضِعِ

معادل ماضی استمراری

شدند

۵- ﴿كَانَ الشَّبَابُ يَلْعَبُونَ بِالْكُرَّةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.

(الف) جوانان در کنار ساحل با توپ بازی می کردند و پس از بازی با نشاط شدند.

(ب) مردان در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَزْرِ: الْكُرَّةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْمُنَاسِبَةَ لِلتَّوْضِيحِ.

کمر بند ایمنی دروازه گردو

۱- يَسْتَعْمِلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السِّيَّارَاتِ لِسَلَامَتِهِمْ. (حِزَامُ الْأَمَانِ / الْمَرْمَى / الْجُوز)

مسافران هواپیماها و خودروها برای سلامتی خود از آن استفاده می کنند (آن را به کار می برند).

نقاشی نقاش نقاشی ها

۲- مَنْ يَرْسُمُ بِالْقَلَمِ أَشْكَالًا، أَوْ صُورًا، أَوْ خُطُوطًا. (الرَّسْمُ / الرَّسَامُ / الرَّسُومُ)

کسی که با قلم شکل ها، یا تصاویر، یا خطوط را می کشند.

جنگ جشن تب

۳- حَالَةٌ مَرَضِيَّةٌ تَرْتَفِعُ فِيهَا حَرَارَةُ الْجِسْمِ. (الْحَرْبُ / الْحَقْلَةُ / الْحُمَى)

یک وضعیت بیمارگونه ای که در آن حرارت بدن بالا می رود.

کارگر کارگاه مزدور

۴- مَنْ يَشْتَغَلُ فِي مِهْنَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ. (الْعَامِلُ / الْمَعْمَلُ / الْعَمِيلُ)

کسی که در یک حرفه یا صنعت کار می کند.

شگفت انگیزها دست و پاها و سر تنه

۵- الْيَدَانِ وَ الْقَدَمَانِ وَ الرَّأْسِ. (الْأَعْجِيبُ / الْأَطْرَافُ / الْجِدْعُ)

دست ها و پاها و سر.

📖 البَحْثُ الْعِلْمِيُّ 📖 برگرد

📖 اَكْتُبْ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثَ أَوْ آيَاتًا أَوْ أمثالًا أَوْ حِكْمًا حَوْلَ أَهْمِيَّةِ الرَّجَاءِ فِي الْحَيَاةِ.



مَهْتَابُ بِنْتٍ وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، رُغْمَ ذَلِكَ مَا يَسِسْتُ وَ حَاوَلْتُ أَنْ تَكُونَ مُوقَفَةً فِي حَيَاتِهَا وَ تَتَغَلَّبَ عَلَى مُشْكَلَاتِهَا وَ تَقْضِي أَوْقَاتِهَا فِي الْكُتَابَةِ وَ السَّبَاحَةِ وَ الرِّيَاضَةِ.

فَأَلْفَتُ كِتَابَيْنِ فِي السَّابِعَةِ عَشَرَ مِنْ عُمْرِهَا.

تَخَرَّجَتْ مَهْتَابُ مِنْ جَامِعَةِ شِيرَازِ فِي فَرْعِ عِلْمِ الْأَحْيَاءِ. إِنَّهَا حَصَلَتْ عَلَى الْأَوْسَمَةِ الْمُتَعَدِّدَةِ فِي السَّبَاحَةِ. وَ مِنْ أَكْبَرِ الْأَوْسَمَةِ الَّتِي حَصَلَتْ عَلَيْهَا وَسَامٌ فِي مُبَارَاةِ بَارَا التَّايُكْوَانْدُو الْعَالَمِيَّةِ فِي تُرْكِيَا سَنَةِ الْفَيْنِ وَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ الْمِيْلَادِيَّةِ. تَعْتَقِدُ مَهْتَابُ بِأَنَّهَا لَيْسَتْ مُعَوَّقَةٌ، وَ تَقُولُ:

«إِنِّي مُخْتَلِفَةٌ عَنِ الْآخَرِينَ»

وَ هَذَا هُوَ الرَّمْزُ الرَّئِيسِيُّ الَّذِي سَاعَدَهَا فِي نَجَاحَاتِهَا.

◆ آیه ◆

﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ٨٧
و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا تنها گروه کافر از رحمت خدا نا امید می شوند.

◆ حدیث ◆

الإمام الصادق عليه السلام :

لَمَّا سُئِلَ عَنْ قَوْمٍ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ : نَرْجُو، فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ ؟ - : هُوَلاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأُمَانِيِّ كَذَبُوا لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ، إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ.
امام صادق عليه السلام :

هنگامی که به ایشان عرض شد : عده‌ای هستند که گناه می‌کنند و می‌گویند ما [به رحمت خدا] امیدواریم و پیوسته در همین حال‌اند تا مرگشان در رسد - فرمود : اینها مردمانی هستند که در آرزوها و خیالات خود غرقند . دروغ می‌گویند . آنها امیدوار نیستند ؛ زیرا هرکه به چیزی امید داشته باشد در طلب آن می‌کوشد و هرکه از چیزی بترسد از آن می‌گریزد . الکافی : ٦٨٤ هـ

◆ شعر ◆

زندگی را نفسی ارزش غم خوردن نیست

و دلم بس تنگ است

باز هم می‌خندم

آنقدر می‌خندم که غم از روی رود...

زندگی باید کرد

گاه با یک گل سرخ

گاه با یک دل تنگ

گاه باید روید در پس این باران
 گاه باید خندید بر غمی بی پایان...
 (سهراب سپهری)

~~~~~  
 الهي ... مالي سواك  
 يا من يري ما في الضمير ويسمع  
 أنت المَعْدُ لكل ما يتوقَّعُ  
 يا من يُرَجِّي للشدائد كلها  
 يا من إليه المشتكى والمفزعُ  
 يا من خزائن رزقه في قول كُنْ  
 آمِنُ فإن الخيرَ عندك أجمعُ  
 ما لي سوى قرعي لبابك حيلةُ  
 فَلَنْ رُدَّتْ فأَيُّ بابٍ أقرعُ  
 (أبو القاسم السهيلي)

~~~~~ ♦ ضرب المثل ♦ ~~~~~

عسی البارقہ لا تخلف.

امید است که ابرهای باران‌زا ببارند و خلف وعده نکنند.

~~~~~  
 به هنگام سختی مشو نا امید  
 که ابر سیه بارد آب سفید نظامی  
 در نومیدی بسی امید است  
 پایان شب سیه سپید است نظامی

~~~~~  
 از این ستون به آن ستون فرج است.

~~~~~ ♦ حکمت ♦ ~~~~~

جوزيف أديسون:

إذا أردت أن تنجح في حياتك فاجعل المثابرة صديقك الحميم والتجربة مستشارك الحكيم والحذر أخاك الأكبر والرجاء عبقرتك الحارسة.  
 اگر می خواهی که در زندگی ات موفق شوی پس صبر و پایداری را، دوست صمیمی خود؛ و تجربه را مشاور دانائی ات؛ و هوشیاری (احتیاط) را برادر بزرگ تر خود؛ و امیدواری را عقل و نبوغ حافظ خود، قرار بده.

هدیه کنید

قرائت فاتحه برای پدران آسمانی  
 بالاخص پدر عزیزم، مهدی خوشخو